

☆ (فکاهیات) ☆

قطعات و مثنویات اجتماعی بطرز فکاهی نیز در ازمان بسیار ساخته شده و در جراید اصفهان غالباً طبع گردیده ولی اینک بچند قطعه که در دست است اکتفا میرود .



مقارن ظهور جنگ عمومی پس از رفتن مستر شوستر امریکائی و دست اندازی مستشاران بلجیکی بمالیه ایران (مسیو پاکه) بلجیکی بریاست مالیه اصفهان با اختیارات تامه منصوب گردید و بنام اصلاح مالیه درهر بلوک يك اداره عریض و طویل بمدریت يك دزد شاید تشکیل ساخت و مدیر هر اداره نیز با اختیارات تامه و مصاحبت يك فاحشه و تمام وسائل عیش و نوش بست مقصد حرکت کرد . این اصلاح و تشکیل انعکاس غریبی در اصفهان پیدا کرده و همه درشکفت ماندند . برای تهذیب قدم مسیو پاکه و تشکیلات تازه این قطعه فکاهی برشته نظم در آمد

☆ (بن ژور مسیو) ☆

بن ژور (موسیو پاکه) خوش کردی اداره

مالیه این شهر بدستور دو باره

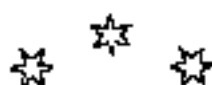
ز اطفال نکو منظر جلغا و جو باره (۱)	صد دایره آراسته کردی و مزین
در سجده و گاهی چو مؤذن بنساره	واضفل چو شیخین ریگه ببحراب
غر زن شده در عهد تو مرد همه کاره	بیکاره بدوران تو دیوت نماند است
تشکیل نمایند هر سمت و کناره	تا دایره تازه در اطراف بلوکات

(۱) جلغا حله ارمی نشین و جو باره حله یهودیان اصفهالست .

حرکت بنمودند مدیران هجر ب
 شهری به تماشا شده بر بام و در انبوه
 هر دایره ز اجزای مناسب شده تشکیل
 با شمه طنبور و دف و چنگ و تار
 رقاص میانه رو و مطرب بکناره
 شرطست تناسب بلی اول با دایره



زاقولی و ترکه (۱) زبی غارت لنجان
 وز غارت سرمایه بیچاره رعیت
 با غمزه و غریبه شده گرم اشاره
 يك روزه اداره شده بازار مکاره



غار تگر رودشت (۲) فرنگیس و جلاند
 بی اسلحه غارتگر خلقند و ندارند
 آقای فشارك بزواره شده زوار
 فیس - بمدیریت جی گشته سر افراز
 فیس و بنان راست در این دائرة نو (۴)
 سرمایه این هر دو امیر است بضارت
 بسده با ارسی دوز (۵)
 مملوك و اجیرند بدیت مال الاجاره
 جز کهنه غلافی شده مرهون کتاره
 در تحت فشار آمده کو پا و زواره (۳)
 غارتگر جی لشکر فیس است چه چاره ؟
 دو کهنه امیرند بيك دار الاماره
 يك تفك بی پوست و دو دایره یاره
 هم دوخته پابوش و هم افکنده شراره



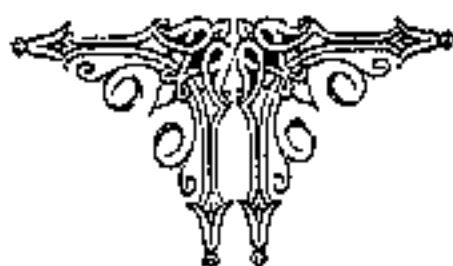
سید احمد دکتر زبی نهب نواقص
 آراسته يك اردوی افزون ز شماره

- (۱) ذاقولی یکی از معروفات اصفهان و ترکه اسدالله خان نامی است ترك . و لنجان بلوکی است غربی در بکفرسگی اصفهان
- (۲) فرنگیس یکی از معروفات و جلالت خان یکی از اطفال عارتگر مالیه و رودست بلوکی است است شرقی در جارج فرسنگی اصفهان
- (۳) فشارکی یکی از معروفات و کوما و زواره دو بلوکنند در سال اصفهان
- (۴) فیس از معروفات و بنان الملك نام مدیر دایره جی و جی بلوکبست جنوبی منصل باصفهان و در قدم از محلات اصفهان بوده
- (۵) ارسی دور یکی از معروفات است

از كودك رامشگرو از مطرب خوشگوى
 شغل همه در روز بيا مشق پياده
 از خون مسلمان همه را غازه رخسار
 نارك فككن از غمزه كه انگير ز ابرو
 فرمانده افواج نواقل شده دكتور
 گر دیده نواقل فلکی پر زمستاره
 کار همه شب تا بسحر رقص سواره
 وز لذت دل خلق بدست همه یاره
 بیکر چو سمن نازك و دل سخت چو خاره
 در حل شب و روز و بنقلست هماره



ای دولت بیچاره گر از دی صفاهان
 بین چون موسو پاکه ناپاک و مدیران
 آتش زده بر خرمن دهقان سبه روز
 نی نی نفلط رفت سخن منبع این آب
 این دیو دغل زاده آن پست کریوه است
 ای ملت اگر زنده از جای پیاخیز
 نابود کن این ابره زان پیش که سازد
 راه نظری هست در انداز نظاره
 سرگرم جنایت شده اند از همه یاره
 زنده زده افراد رعیت قناره
 سر جسته ری باشد و اینجاست فواره
 وین غول ز بیفواه آن ژرف مغاره
 چون خیل ابابیل بسجیل و حجباره
 ویرانه از این کعبه پی و سقف و هزاره



(نوحه رضا ذغالی)

در دوره مشروطیت کبیر قبل از جنگ عمومی هنگامی که معتمد خاقان صدری که در اواخر ملقب بقوام الدوله گردید حکمران اصفهان بود میرزا عباس خان نامی از اهل قفقاز بر ریاست نظمیّه منصوب گردید و اول کسی بود که بنقوذ روحانیان در اصفهان اهمیت نمیداد و عاقبت هم معتمد خاقان را ترور کرد ولی معالجه شد .
حاجی آقا محمد جوباره که آخوندبست بی سواد و در اخلاق نکوهیده دارای مرتبه اقراط روزی در بازار اصفهان بر رئیس نظمیّه پرخاش کرد و چند سبلی پاداش یافت و بر حسب معمول از اصفهان قهر کرده بتخته فولاد رفت .
فردای آنروز آخوند های اصفهان بازارها را بسته و دسته های سینه زن از محلات حرکت دادند تا از تخته فولاد هم آقا را بیاورند و ضمناً رئیس نظمیّه را هم تهدید کنند .
از محله میدان کهنه و جوباره هم دسته بزرگی راه افتاد بر ریاست رضا ذغالی که نوحه خوان و رئیس الواط و اجامر بود و خودش نوحه و مرثیه میساخت و میخواند .
نوحه و مرثیه ذیل از اوست

* (نوحه رضا ذغالی) *

* (هنگام رفتن دسته بسمت تخته فولاد بزبان اصفهانی) *

(۱)

اون حاکی پیغمبری ما تخته بولانس (۱) اون عالمی بی یوری ما تخته بولانس
اون سدی ما سروری ما تخته بولانس اون مادری ما خواهری ما تخته بولانس

(۱) بولانس . بزبان میدان کهنه اصفهان یعنی فولاد است .

سه تا بز

حالا میریم مباریمش برا خودمان میذاریمش (۱) تو شهر نگر میداریمش
(۲)

احکامی خدا دینی نبی جمله ییادس همخواه شرع نبوی نخته پولانس
امروز شبی قلنس و ایامی براتس هرکس نیمیاد خولیس و این زیاتس (۲)

سه تا بز

شدس آقای جو باره از جو باره آواره جو باره آقا نداره
(۳)

آقا حالا از نخته بولات میره بطهرون الاغی آقا یرفه میره شیرازو گرمون (۳)
ای بچه جو باره وای لوطی میدون (۴) گریه کن و بر سر بز از دردی بدرمون (۵)

سه تا بز

خری آقا تندو نیز است آقا رو بگریز است هرکس ندود که هیز است
در اینموقع تمام افراد دست شروع کردند بدویدن تا هیز نیاشد .
(۵)

زد نوگوشی آقا رئیس نظمیه سبلی شد صورتی کلگونی آقا از سبلی نیلی
ای آقا تو سبلی خورو مظلوم و علی نظمیه پرس از بخو و کند و خلیلی (۶)

سه تا بز

آقا کوهس و دریاست بچه محله ماست همیشه جاش همین جاست

(۱) میذاریمش . یعنی باقی میگذاریمش .

(۲) این زیاتس است . یعنی این زیاد است .

(۳) گرمون . گرمان (۴) میدون . میدان (۵) بدرمون . بدرمان

(۶) پرس . در است . بخو برون برد و کند و خلیلی هر یک اسباب بستی زندانیانست

بجو صفی است بزرگ و کند چوبی است که با میل آهن بیای یکنفر مبرند و خلیلی چوبی

است دراز دارای میل آهن که پای ده بست نفر را در آن میگذارند .

(۵)

عباس خان برو بی آقا ده تیر کشیدس رنگی آقا از دیدنی ده تیر یریدس
از ترس آقا نا تخته پولات چهار یا دویدس (امامیرم) خوابیدس و یاهاشارو بقبله کشیدس

سه تا بزنی

ایماندر مرده آقا ای سیلی خورده آقا زخم افسرده آقا
ایمردومی بازار بیندید که دین رفت
دین رفت و خدا رفت و رسول بن امین رفت
کوه رفت و فلک رفت و زمان رفت و زمین رفت
آقائی جو باره سبلی خورده بچین رفت

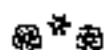
وقتی دسته بنخته فولاد رسید رضا ذغالی این مرثیه را با حضور اغلب علما در برابر آقا خواند و یک طاقه شال ترمه کشمیری خلعت گرفت .

☆ (مرثیه رضا ذغالی) ☆

آقا قربونت برم از بسکه سیلی خورده صورتت نیلی شدس از ضرب سیلی مرده
از جو باره فخر مکنون ای حجة الاسلامی ما تو بهنغلی شیرستان جو باره خورده
مادرت ای آقا درخونا برات غش کرده است بدرت در ناله مثل زن بچه مرده
مادرت را شاد باید کرد از دیوار تو گرچه باشد پیرو در هجران تو افسرده
میزند بر سر ز هجران تو ملا حزقیال گوئیا دیروز دل او را بدست آورده
هستی ای عباس قفقازی تو چون شمر شریر تا سر آقا یری دست بخنجر برده
آقا از ده تیر تو رم کرده و ترسیده است تو در آقا گوئیا ده تیر را افشرده

لوطی میدون سزایت میگنارد در کنار

تو گمان کردی که سالم از میون جون برده



آقا را از تخت فولاد حرکت دادند برای شهر و در هنگام مراجعت رضا
ذغالی این نوحه را میخواند و سینه میزدند .

نوحه دوم رضا ذوغالی

عباس قفقازی اون مردی پتباره
زد سلی بر روی آقای جو باره



پائین کشید از خر آقایی مارا روز افتاد خر رو آقا ما بانك
شد زیر پای خر آقایی ما پیوز پیچاره تر از خر آقائی بی چاره
آقای مظلوم را شب جستجو کردند بردند بنظمیه بی آبرو کردند
اینه کار سنك با این سبو کردند می آبرو کردند مهیون و چرباره



بشنو ای آقا چون حرف ذغالی را بر خود مده شب راه هر لایالی را
مجرم مدون الا رضا ذغالی را او ماست مال نست هستی گر اینکاره
بقیه فکاهیات و شرح حال آقای جو باره موکول بجلد دوم است



رطبی خبرهای دروغ روتر و بر ضد آگنت های اصفهان در سال اول و
دوم جنگ رابعیات و قطعات فکاهی بسیار ساخته شده و مختصری از معلول که در
دست است اینك نگاشته میشود .

(رباعی)

روتر داده ز شهر لندن اخبار کامروز سباه ما یعین تا بیسار
یکسو بنضام می نشینند عقب یکجا بشجاعتمند مشغول فرار

(رباعی)

امروز ز انگلند زر ز پنجم	داد است بیاب عالی اولقیاتوم
مغرور مشو گرت دو میلیون خانست	کارم سرت هزار ملیون خانم

(رباعی)

دیروز سراد وارد گری از لندن	پیغام فرستاده بشهر برلن
کای کشور مرد خیز یک مرد دلیر	در جنک زبونست بچنک صد زن

﴿ رباعی جواب ﴾

یاسخ سراد وارد گری هند نبرک	در داد که ای خصم بشر خورد و بزرک
نشیدستی که صد کلاغ و یک سنک	نادیدستی که صد شغال و یک گرنک

(قطعه)

یکی در صفا مان با آگنت روس	چنین گفت کایرد نایک خوی
وطن مادر تست اورا مده	بدست حریقان یر خاشجوی
چنین داد یاسخ دو رو مرد زشت	که من گاده ام مام خود از دوروی
اگر مادر من بود این وطن	بهل تا کند همسری یا دو شوی
سخن گوی چون یاسخ غلبان	نیوشید خواهش شد از گفتگوی

(قطعه)

یکی گفت با رأفت الملك زشت	که ای منشی قونسل انگلیس
ممكن یشه با دشمنان دوستی	ز ناموس خود یاس کن چون بلیس
چنین رأفت الملك دادش جواب	که با دشمنی نیست رأفت انیس
من آنروز ناموس دادم بیاد	که گشتم ز خوان عدو کاسه ایس

قطعه

این قطعه پنج شش روز قبل از حرکت و فرار برای یکی از دزدان مالیه

معروف اصمهان حصوری و بالنداهة ساحه شد

ار الملك هاشد کشور ایران خراب رایب . الملك احق شهر اصمهان خراب

کرد طهران را خراب از ریشه تا ی ریش بود اصمهان را مکند ماریش از نشان خراب

اروی حسن را چون نره مو بر حاک ریخت حواست در قروین رود آمد با صفاهان خراب

حواست چون نقاش قدرت نقش ویرایی کشد

نقش بست این صورت رشت چهار ارکان خراب

کرد در صلب بند ویران را با اسطقس ساخت اندر نطن مادر مام را زهدان خراب

عرحة حسته است این عر میل خود داقول نام اردو سو حون کشور الحیت و صرستان خراب (۱)

در هم داقول در ریش سان کاه دست آن ملان مجر و به اندر ریش آن بهمان خراب

ر در جابه کشنده شکل کشکول و تر آگهست از بکنه هر کس بست چون دوران خراب

یمی از صرب تر رین یلان کار دار گشت کشکول گدائی در کهم ایسان خراب

اکه گوید اتر رین حدت ساختم ساحت مالیه حون کشکول درویشان خراب

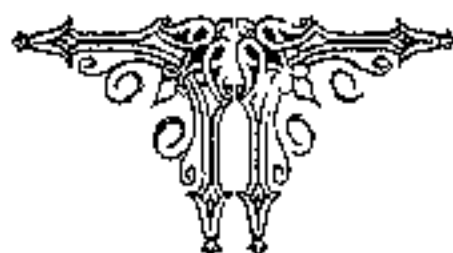
از حرانی دست ردار ای ندیده آسمان

حون بوکاحی سقف و استن مع و شاد روان خراب

ای سر حر دور شو از بوستان اصمهان از سر خر آکی و تا چند این نستان خراب

اصمهان رست هشت اسب و ساری آدمست است شایان تا شود از مقدم شيطان خراب

(۱) در این متن و بجا در دست فسون المان و کلی خراب بود





* (گفتار سوم) *

فرار از اصفهان بطرف بختیاری

در ماه محرم ۱۳۳۴ هجری قمری که تقریباً یکسال از جنگ گذشته بود بمناسبت نفوذ و قوت آلمان در اصفهان و کشته شدن قریب خان و رئیس بانک استقراضی روس بطریق ترور و تبرخوردن موسیو گراهام قونسول انگلیس . نمایندگان انگلیس و روس بیپایه نداشتن امنیت از اصفهان با تمام اتباع خود خارج شده بطرف ناصریه و اهواز از راه بختیاری رهسپار شدند .

چندی نگذشت کمیته دفاع ملی از طهران با اصفهان آمد و از دیدن مهاجرین و اوضاع واحوال آنان اغلب دموکراتهای سالم و ساده و با حقیقت اصفهان با مجاز انباز و یادورنگان همرنک شدند .

در همین اوقات اعانه گرفتن از رجال مستبد و نفوس ناپاک شروع شد و جاسوسان اجانب در شکنج عذاب گرفتار آمدند بانک انگلیس هم بدست مجاهدین و همراهی و شرکت سردار اشجع حکمران وقت شکسته شد و تمام پولها از اعانه و غیر اعانه در یک تجارتخانه جمع و برای مخارج حرکت مجاهدین تخصیص یافت .

انگلیس قشون تزاری روس را از قزوین حرکت داده و بعزم اصفهان وارد کاشان کرد .

سردار اشجع حکمران که در ضعف نفس و جبن مشهور و معروف بود در اواسط ربیع الاخر ۱۳۳۴ هجری شب از اصفهان بسمت بختیاری فرار کرد دیگر روز بواسطه شیوع اینضرب وحشت و ترس در تمام طبقات اصفهان پیدا شد و بلافاصله تمام بختیارها اصفهان را خالی کرده و رفتند مگر حضرت بی بی مریم که حرکت و فرار بختیاری ها را زشت شمرده و مانند او باعث اضمینان و قوت قلب اهالی گردید .

بعین السبب به اینکه از طرف روس و مرکز روس پرست حکومت داشت از اقامت بی بی مریم در اصفهان متوجسب شده و جرات اظهار سمت حکومت نمیکرد .

این اوضاع یکماه و اندی طول کشید و در تمام این مدت من در دستگرد بوده
و بشهر نمی آمدم و اغلب اشخاصی که در سیاست دخالت داشتند نیز از شهر خارج
بودند .

مدیر جریده زاینده رود سید عبدالحسین خونساری که آنوقت سمت منشی العمومی
عدلیه اصفهان را نیردارا بود و گراور او در صحنه (۱۱۱) دیده میشود از تصمیم فرار
و مهاجرت داشت و لوازم سفر خود را بدستگرد آورده بود در خانه من ا بموقع با یکدیگر فرار
کنیم ولی نصره السلطنه که نامزد حکومت فارس بود در اصفهان اقامت داشت و بین السلطنه
و همایون میرزا او وعده تأمین دادند از این سبب از حرکت منصرف شد

(روز جمعه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۳۴ قمری)

در این روز عازم حرکت از دستگرد بودم ناگاه خبر ورود رضاخان جوزدانی
و سردار صولت بختیاری و عده از اعضاء قونسولگری آلمان (که قبلا از اصفهان بقتشه
رفته بودند) از طرف دستگرد بشهر اصفهان فرار سید اجال واقعه این است که در
این روز چون می بی مریم هم از شهر خارج شده بود بین السلطنه فرصت یافتند اعیان
می تعیین و اشراف بی شرف را اطراف خود جمع کرده و تقریباً جشن حکمرانی برای
خود میگرفت ناگاه رضا خان و سردار صولت و جعفرقلی با یانصد سوار و عده از اجزای
قونسولخانه آلمان هنگامی که آنان انتظار ورود قشون روس را داشتند بشهر وارد
و یکسره بدار الحکومه رفته و ادارات دولتی را تصرف کردند .
شاهزادگان و اعیان حاضر در مجلس جشن از درو دیوار بالباس مبدل و چادر
زنانه از محل خود فرار کرده در شهر و بیرون شهر پنهان شدند .

شبهه سیزدهم

در این روز سید عبدالحسین زاینده رود از شهر به دستگرد با تلفون بسمت
اطمینان داد که آمدن ساه روس برای آمدن رضا خان بتعمیق افتاده است شما
بیاید بشهر تا در باب رفتن مشورت کنیم
دو ساعت بعد از ظهر من از دستگرد باصفهان رفته یاره از کارهای شخصی



را انجام داده شب در منزل جناب آقا محمد حسین دائمی جواد که یکی از تجار روشن فکر و باسلامت نفس و صمیمیت است اقامت ورزیده و عصر همین روز هم در خدمت آقای حاجی شیخ محمد باقر الفات برای وداع و خدا حافظ رفته و خارج شدم

یکشنبه چاردهم

از خانه جناب آقا محمد حسین بیدان شاه آمده و در میدان جمعیت بسیاری دیدم برای تحقیق بیش رفتم معلوم شد یک نفر صاحب منصب روسی است که شب پیش در پیش قراولان روسی نزدیک دروازه اصفهان آمده و قراولان سردار صوت او را مقتول ساخته و همراهانش فرار کرده اند يك تفنگ پنج تیر روسی و يك ساعت طلا و چند نوشته هم همراه داشته است .

از دیدن این مقول یقین پیدا کردم که سپاه روس همین امروز باصفهان وارد میشوند بدین سبب عازم حرکت بدستگرد شدم ناگاه مدیر زاینده رود رسید و باز اطمینان داد که باین زودی ممکن نیست سپاه روس باصفهان بیایند و برای ناچار جدیت کرد که بخانه او بروم و رفتم و پس از صرف ناهار ناگهان صدای شلیک تفنگ و بلافاصله شلیک توپهای سنگین بلند شد و چون این خانه محل خوف و دهر و از خانه بیرون آمده از راه بیراهه و پست کوجه خود را بیدان کهنه رسانیدیم در راه هر کس ما را میشناخت با شتمات و فحش ما را استنهای میکرد و آنروز نخستین روزی بود که بروحیات و حسیات ملت بی برده .

حوالی غروب از مسجد جامع گذشته در سقاویه بخانه میرزا محمدعلی آه ناجر که از رفقای مدیر زاینده رود بود وارد شدیم . ضوئ مکتب میرزا محمدعلی هم وارد شد و ما طناً از دیدار ما دانست گردید و ف وقایع را اینطور بیان کرد .

سپاه روس آمدند و رضاخان و سردار صوت و جعفرقلی فرار کردند میرزا قاسم خان شیرازی رئیس مالیه سردر مالیه را سنگر کرد و پنج شش نفر را بیخبر بدست خودش کشت و هنگام ورود سپاه روس پیش آمده نعلش آنها را بصاحب منصبان نشان داد

و خود را خادم روس و دشمن ایران معرفی کرد!

شب را در خانه میرزا محمد علی با تزلزل خاطر بسر بردیم آقا شیخ اسمعیل صراف که یکی از دوستان بنده و الان برحمت ایزدی بیوسته است همانشب در آنخانه ما را پیدا کرد در صورتیکه آنوقت هیچکس طالب دیدار ما نبود و مرا بغایت خودش دعوت کرد و این دعوت چون مطابق میل من و میرزا محمد علی هر دو بود برای فردا پذیرفتم

دوشنبه پانزدهم

مدیر زاینده رود سه مکتوب باین السلطنه و منعم الملک نایب الحکومه یمین و همایون میرزا نوشت در باب تأمین خویش و از طرف همایون میرزا جواب مساعد باور سیده بعد از ظهر مصمم شد برود برای ملاقات من از او خواهرش کردم که در باره من سخنی نگوید و اگر سخن گویند جواب دهد که یکماهست بچار محال رفته ، بنا بود که خبر هم بمن برساند ولی رفت و امروز خبر نرسید بسر شیخ اسمعیل صراف را فرستادم در خانه مدیر زاینده رود برای آنکه اسباب و لوازم عید نوروز را که تهیه کرده بودم با خرسواری بدستگرد برده و خبر سلامت مرا بغانواده برساند و اینکار را با اینکه سخت بنظر میآمد انجام داد و آنشب که شب عید بود با فراغت خاطر در خانه شیخ اسمعیل بسر بردم

سه شنبه شانزدهم

امروز روز عید سعید نوروز است گرچه برای من شام محرم بود شیخ اسمعیل برای تحقیق قضایا از خانه بیرون رفته بانداره حکومتی شتافت و بس از ملاحظه اوضاع نزدیک ظهر بغانه برگشت و کیفیت جشن بستر فی یمین السلطنه را شرح داد خطبه خواندن خطبه و افتتاح کلام وی بدین بیت متنی **الیوم انجزت الامال ما وعدا** بی نهایت مرا تمکین ساخت در این هنگام مدیر زاینده رود رسیده و کیفیت ملاقات خود باین السلطنه را شرح داد باین السلطنه از او خواهرش کرده بود مرا نشان بدهد که در کجا هسته او گفته بود یکماهست بختیاری رفته و همین حرف باعث نجات من از جنگال یمین السلطنه گردید .

بس از مشورت مصمم شدم که همانروز عند از شهر خارج و دستگرد وارد

و بسمت بختیاری مهاجرت اختیار کنم . بعد از نهار بانفاق شیخ اسمعیل و پسرش از خانه بیرون آمده از مسجد جامع گذشته از سمت جوباره و تلوا سگان و یاقله و دروازه حسن آباد و سمت امامزاده بقر خود را به پل چربی که مستحفظ نداشت رسانیده و از شهر خارج شدیم .

پسر شیخ اسمعیل بشهر برگشت و من باشیخ اسمعیل وارد تخته فولاد شده و از آنجا بقریه سیجان و از سیجان بحین آباد و از آنجا دو ساعت از شب رفته بدستگرد وارد شدیم

در راه هیچ شناسائی مارانیدید شب دوستان و خویشان اشخاص ذیل کربلائی حسین ملک محمد . محمد جواد قهوجی . مشهدی عبدالخالق . سید ابراهیم . برادران حسین و باقر و عباس . جمع شدند نیمه شب همه را وداع گفته با مختصر لوازم سفر و همراهی کربلائی حسین ملک محمد و محمد جواد قهوجی که دومی را اینک فرمان رسیده و از اولی خبری نداده در کجاست از دستگرد حرکت و از راه لنجان عازم چارمحال بختیاری شدم .

چهار شنبه هفدهم

پس از بدرود دستگرد در بلوک لنجیات از فرای حسن آباد و رود آباد و باغ ابریشم گذشته بدون ملاقات کاروان و راهزن دو ساعت قبل از ظهر بقریه خولنجان رسیده در خانه بقال ده صرف نهار کرده و خبر یافتیم که رضاخان و سردار صولت روز گذشته بقریه مبارکه ملک همایون میرزا حمله و مبارکه را تصرف پنج نفر از رعایا را مقتول و هفت نفر مجروح و يك محنه را هم غارت کرده اند .

بدین سبب از سمت مبارکه رفته و از راه دیگر حرکت کرده یکساعت بتروب وارد قریه حسن آباد تنک بیدگان شده در قلعه منزل گرفته آقای دکتر مسیح خان که یکنفر دکتر نامی درجه اول و دانشمند و آزادیخواه اصفهان است با آقای دکتر جواد که از شاگردان اوست در آنجا بودند با مسرت ملاقات کرده شب را با صحبت آندوست بزرگ گرامی بروز آوردیم

پنجشنبه هیجدهم

بامداد بگاه حرکت کرده پس از طی یکفرسنگ به (تنک پیدگان) رسیدیم آغاز تا انجام این تنک یکفرسنگ و از دو طرف کوه بلندی سر بکیوان کشیده و همواره مکن دزدان و راهزنانست . اول تنک تپه ایست که در باسغان سکنه داشته و قبرستان هم هنوز در حوالی آن موجود است و نیز چشمه آبی در اول تنک از یک گوشه از میانه ریگزار چهارسنگ بیرون میآید و بسمت حسن آباد تنک پیدگان میرود ، در وسط تنک آسی از سردار صوت از کار افتاده و هنوز زنده بود و زانگان و ترکسان در اطراف کوه منتظر مرگ او و عروسی خویش بودند . آخر تنک چشمه آب کوچکی است در آنجا فرود آمده و پس از صرف نهار حرکت کرده از تنک خارج و از خطر آزاد گشتیم

از تنک تا سفید دشت که منزل ابوالقاسم خان فرزند ضرقام السلطنه و مقصد ماست یک فرسنگ است در راه از میان برف گلهای سفید تازه که آنها را گل حسرت مگویند رسته و منظره خوبی داشت .

حوالی ظهر وارد قلعه سفید دشت ملک ابوالقاسم خان شدیم ابوالقاسم خان خود با صد سوار بسمت کرمانشاه رفته و برادر کهنتر او خلیل خان که با خلاق ستوده آراسته است در قلعه از مهمانان فراری پذیرائی میکرد .

سردار صوت و اعتماداتجار اصفهانی و میرزا رضا خان مستوفی که بی سبب و بحکم همه از اصفهان بیرون آمده در آنجا بودند شکرالله خان انصاری اصفهانی هم که مدعی آزادی خطی بود (وکل مدع کذاب) در قلعه حاضر بود . ناصر نضاه تبریزی و احمد آقای تبریزی مجاهد که گویا هنوز هم در اصفهان کمیسر نظبه است در آنجا بودند . شب را بمصاحبت آقای دکتر مسیح خان و دکتر جواد مصباح آوردیم

جمعه نوزدهم

میرزا حسن خردمنشی قونسولگری آلمان و میرزا محمد سده با هفت سوار

حوالی ظهر از راه رسیده و عازم بودند که در آباده بشارژدافر آلمان ملحق گردند و خبر آوردند که سیاه عثمانی کرمانشاه را از روسها گرفته و همه هم بتصرف سیاه عثمانی درآمد شبانگاه بناسبت نوید فتح قصیده ذیل بنظم آمد و در مجلس دوستان خوانده شد چهار ساعت از شب گذشته قلیخان پسر کوچک حاجی علیقلخان سردار اسعد که تازه از قزاق آمده بود بدیدن مهاجرین آمد و دعوت کرد که فردا که شنبه اول سالست در چشمه رنگریزی یکفرسنگی سفید دشت مهران او باشیم .

نوید فتح

از تو توان بکالبد ناتوان رسید
منت خدایرا بشام جهان رسید
یکباره تا برشت ز کرمانشاه رسید
جوش سبزه چودر همدان ناگهان رسید
رو ز سرور و شادی و عدل و امان رسید
بر ساز جنگ اسلحه بیگران رسید
طیاره صف صف از طرف آسمان رسید
از ره بسان قلعه آتش فشان رسید
مرك فجا و صاعقه ناگهان رسید
کرده هزار سلسله شیرزیان رسید
برچم گشوده از علم کاویان رسید
کوه بلا و محنت ضحاکیان رسید
هنکام آزمون و گه امتحان رسید
روز سراجعت بسوی اصفهان رسید
کاین خار مملکت را بر برای جان رسید

ما را نوید فتح ز کرمانشاه رسید
آواز بشارت فتح مجاهدین
سیل ساه کشور ایران و جیش ترك
درهم شکست لشکر ایران سیاه روس
دوران رنج و محنت و جور و ستم گذشت
از مرز و بوم آلمان انسر دیار جم
بس و فشك و اکون و اکون ز راه خاک
بس توپ فله کوب هويزر که ناگهان
بهر هلاك و رز و کرا ندو ک نيکلا
رو باه و خرس جا بديار عدم کتند
ناگه هزار کاوه بیدان گیر و دار
آمد بشهر فر فریده و ن ز کوهسار
ای ایل کاکار سلحشور بختیار
هان جنبشی کنید که فرصت غنیمت است
بایست خار قاچار اول ز ریشه کنه

قاجار دست روس است این دست قطع کن ز این قوم سود رفت و بکشور زیان رسید

همت زبختیاری و فتح از خدای پاك با یاری خدای ز اغیار دون چه پاك

<p>بازوی جاه دست شرافت سوارملك وی روز چنك و فتنه کبته حصارملك تا رفتی از صفاهان ای دستیارملك آن مرد جبن کیش که ناید بکارملك بیکاره گشت گرم چو شد کارزارملك زهره شکافته که ز دل شد فرارملك زار اینچنین بود کنون روزگار ملك بار دیگر بجوشد در جویبار ملك نمای بار دیگر چون نخت یار ملك در دست اقتدار بگیر اختیار ملك وز خون خصم نشان کرد و غبارملك ای شادی زماه و ای همگسار ملك سبز کن وطن را ای نوبهار ملك تا بر دهد شرافت باش آبیار ملك سرها بچکف گرفته برای انار ملك عزت شود دوباره شعار و دنار ملك</p>	<p>ای مریم مسیح دم ای افتخارملك ای شمه سعادت ابوات بختیار در کشور صفاهان یا زید روس دست این نکبت از شجاعت سردار اشجع است سردار بود عرصه غارت چو گرم بود اسکونه نیم شب ز صفاهان فرار کرد کر حکمران بو بودی در مرز اصفهان از حشمه سعادت تا آب فرو جاه از جای خیز و ایل سلجشور بختیار ای اخبار ملت و سخنار کردگار بر گرد در صفاهان ما لشکر گران ن نخت شادمانی بیگانه سرنگون عید جم است و فصل زمستان شدست طی از خون دشمنان خودی اندر اصفهان امروز بختیاری فرما بر تو آمد تا رخت نهد از وطن این ذات وستم</p>
--	---

(بشتاب هان که یار قضا و قدر تر است)

(ای چرخ از ستاره سپه بیشتر تر است)

<p>صمصام زاده منتخب ایل بختیار کشته بچارموج خطر از دوسودوچار در بشته هریر شدند رهسار</p>	<p>ای مرتضی قلی خن میر نزرگوار نیک آگهی که زورق آزادی وطن خرس از شمال کشور و روه از جنوب</p>
--	--

دست دراز بهمنی از آستین برار
 در فارس زاسکلیس برار از روان دمار
 اینک گواه من که بر این بوم و این دیار
 آخر سزای کرده خود دید در کنار
 جانوسیار اگر نه بجا بود و ماهیار
 قاجار ازین دو خائن زشت است یادگار
 بر بست روم و یونان در بند افتد ار
 در خون کشید کاوه اش از گرز گاوسار
 گرم است دارد گبرو بیاگشته گبرو دار
 ترکیه تیره کرده بر اغیار روزگار
 گردیده روز بر سه روس شاه تار
 مغلوب خصم گشته بیدان کارزار
 تا چند ازین دو دشمن پامال و اطه خوار
 گنزار مملکت کن پیراسته زخار
 ضحاک وار کن سه روس ناروهار
 سک چیره میشود چو ز پیش کنی فرار

کوتاه تا ز ملک شود دست اجنبی
 در کشور صفاهان از روس سر بکوب
 میرا بزرگوارا تاریخ مملکت
 بیگانه چیره گشت اگر و چار روز ماند
 در مرز جم ساه سکندر میر رسید
 دارای ملک ازین دو نداندیش شد زبون
 بر کفر سکندر بر خاست اردشیر
 ضحاک اگر شست مرا ورنک جم دو روز
 در این برد و جنگ عمومی که هر طرف
 بلغار کرده قامت مردانگی علم
 گشته بنام مقل بر جیش انگلیس
 از دست داده است لهستان و بالتیک
 پامال زرمند کنون انگلیس و روس
 آرایش سپاه کن ای میر نامور
 از کوهسار همچو فریدون بیافرود
 خواب گران باد فنا مدد کله

(بشتاب و اصفهانرا از روس پاک کن)

(ضحاک را چو کاوه بگریزی هلاک کن)

بقیه این ترکیب بند بدست نیامد مخصوصاً بخاطر داره که يك
 بند مفصل دیگر خطاب به ضرغام السلطنه بوده و اکنون بیافتم و اگر پس از
 این پیدا شد طبع میگردد

شنبه بیستم

مرحوب دعوت قلیخان که اکنون سر دار بهادر ملقب و در نظام
 وارد است بمناسبت شنبه اول سال با تمام دنقا بچشمه رنگریزی يك فرسنگی

سفید دشت رفتیم

این چشمه در ریشه کوه بلندی واقع و دوسه سنک آب از آن میجوشد بسیار باصفا و خوش و خرم است؛ پس از صرف ناهار ظهر مکتوبی از طرف ضراء السلطه سردار صوات رسید مبنی بر دعوت او یا همراهانش به (یرادنه) و چون جمعیت سردار صوات زیاد و خوانین بختیاری هم با او مساعد نبودند ازین دعوت خشنود شده و مصمم شد که همین روز به یرادنه که تا اینجا دو فرسنگ است حرکت کنند من هم با خلیل خان بهرام او مصمم رفتن شدیم -

دو قطعه یا نغزل بر سر چشمه رنگرزی همانروز ساخته شد و اینک نکاشته می شود

(چشمه)

اشك اوصاف و سرشك رخ ما زمانی
ما سراپا بسرشك غم دل طوقانی
سبزه روید چو کند ابر سرشك افشانی
شهر بر سلسله بی طرفان ارزانی
کوه و هامون طلب از رهرو این میدانی
که شده یوسف آزادی ما زندانی
تا کجا چرخ بمالد بزمین پیشانی
بهر پیوند نه بندد گره بر پیشانی
دولت بر دعد از سر چومه نورانی
گوسفندی که بر او گریک کند چوپانی
قسمت ماست سر افکندگی و نادانی

چشمه با ما شده هم چشم باشک افشانی
چشمه تر دامن از اشک دل و خود بر ساحل
اشک سرخم بر رخ زرد ازها داد
هر که بر ملک طرفدار شد از شهر گذشت
خانه باشد قفس تنک و علایق یا بست
نه عجب گر همه به عقب به بیت العزیم
ما و خوناب جگر مدعی و باده ناب
تاز و بود از گسلد کشکش چرخ زمره
بایداری اگر از کوه گران آموزی
سبزه مرگ به صحرای عده خواهد خورد
سر بندند به دانایی خود اهل جهان

گفتم آئین و وطن هر دو شد از دست و حید

گفت داد از ستم سلسله روحانی

(خانه مجنون)

عاقبت از شهر بگذشتیم و در هامون شدیم چشمه با چشم سرشک انگیز ماهم چشم نیست همچو قانونیم در دست اجانب پایمال حفظ قرآن خواستیم اندر دیار مسلمین چون صدف بدر نما دور جهان بگرفته تنگ تاشدیم اندر شکنج زلف خوبان روشکاف جور یارو مهر ما با وی نکتجد در سخن

میهمان بر خانه در بسته مجنون شدیم کوی ساحل ماغریق از آشک خود در خون شدیم تا چرا یار وطن یا حامی قانون شدیم پایمال دستیاران کلا دستون شدیم نه صدف را ما مگر تنها در مکنون شدیم یک شبه هم سنک در حرکت با فلاتون شدیم دید می آید که مادر دست یاران چون شدیم

مشک فام است این سخن بشنو وحیدا کاسمان

سوخت قاما نافه و ش در ناف عالم خون شدیم

دو ساعت بتروب با سردار صوت و خلیل خان بطرف پرادنیه حرکت کردیم و سایر رقفا بسفید دشت برگشتند قلمه پرادنیه که خود ضرقام السلطنه ساخته است دارای عبارات عالیه بسبک خوب قدیم است دریاچه بزرگی در وسط قلمه ساخته شده که شبانه روز آب از فواره هایش جشن میکند چون وارد قلمه شدیم معلوم شد که شارژدافر آلمان با قونسول عثمانی و صدو پنجاه نفر از فشه پیر و جن آمده و خوانین بروجن آنها را راه نداده از آنجا به پرادنیه آمده و مهمان ضرقام السلطنه میباشند .

دکتر پوژن آلمانی و دو نفر آلمانی دیگر با یکزن آلمانی نیز در قلمه بودند حاج سید علی آغاباشی اصفهانی و بسرش نا شیخ حسین نوری زاده و شیخ باقر تویسرکانی در قلمه بودند .

شیخ باقر چون يك اسب سواری از نواب آقا کوچک گرفته منبهم بچاسوسی روسها شده بود .

ضرقام السلطنه تقریبا از پانصد نفر میهمان مهاجر پذیرائی میکرد علاوه

یانسد سوار و تفشگیی برای محافظت مہمانان در پرادنیہ جمع کردہ بود .
 محمد رحیم خان پسر ضرغام السلطنہ کہ بدست روسہا در لنجان کشتہ شد
 بتفصیلی کہ بیاید آنشب پذیرائی کامل از ما بجای آورد
 عدہ از مجاہدین و مہاجرین و کسانیکہ تصور میکردم بنام وطن مشغول
 مجاہدت ہستند مشغول قمار شدہ و از برد و باخت لیرہ های هنگفت در آن
 شب دانستم کہ اینان فریفتہ لیرہ اند نہ شیفتہ وطن و تا درجہ ہم بمقصود رسیدہ
 اند از آن جملہ میرزا عباس خان منشی باشی قونسولخانہ بود کہ با خوانین درجہ
 اول در قمار ہمراہی میکرد

این قطعہ یا تغزل آن شب ساخته شد

اہل جہان بجنک و جدل گشتہ سرفراز	ایرانیان فککنندہ سرند و قمار باز
شمشیر ہشتہ آس و ورق برگرفتہ اند	ایتگونہ اند بر وطن خویش چارہ ساز
کوتاہ دست چون نشوند از حقوق خویش ؟	قومی بآس و زرد شدہ دستشان دراز
روزی چنین کہ دشمن نایک در کین	این شیوہ نیست در خور مردان پاکباز
بازند دست بہرچہ یاران بآس و زرد	روزی کہ در وطن شدہ بیگانہ دست یاز
جوشید در غم وطن از دیدہ خون دل	جا دارد از زسینہ برون اوفتاد راز
ہر کس بلیرہ دوست شد و ناز ز خرید	ساید پای دشمن خود چہرہ نیار
ترسم و حید نام وطن را کنند ننگ	قومی وطن فروش بنام وطن نواز

یکشنبہ بیست و یکم

بکنفر جاسوس از طرف سیاہیان روس و بین السلطنہ وارد سفید دشت
 و گرفتار شدہ بود اعتماد التجار و مستوفی جاسوس را طلابہ قشون روس دانستہ
 از سفید دشت بہ سمت پرادنیہ فرار کردہ و اسباب وحشت اہالی را
 فرامہ ساختند .

خلیل خان برای اطمینان اہالی سفید دشت فوراً حرکت کرد احمد
 آقای مجاہد جاسوس را بہ پرادنیہ آوردہ استنطاق کرد و معلوم گردید دستور
 داشتہ است از طرف حکومت اصفہان کہ بداند قوای بختیاری و مجاہدین چقدر است

و شکست ابوالقاسم خانرا در چنگ از روسها انتشار بدهد و چنین گفته بود که ابوالقاسم خان شکست خورده تمام سوارانش کشته شده و خودش با لباس درویشی فرار کرده است و همین سخن باعث گرفتاری او شده بود روز را در قلعه و شب را در خانه ملاخسرو پرادنبه بسر بردم

دوشنبه بیست و دوم

این روز در قلعه و شب در خانه میرزا ابراهیم یش نماز پرادنبه که از دوستان عصر تحصیل مدرسه بود سر بردم. کربلائی حسین و محمد جواد را سفید دشت فرستادم معاهد السلطنه از طرف مرتضی قلیخان به پرادنبه آمده پیغامهای مرتضی قلیخان را بشارژدافر و ضریغام رسانیده و مراجعت کرد

سه شنبه ۲۳

قبل از ظهر بسمت سفید دشت حرکت کرده با خلیل خان مصمم شدیم که دیگر روز بدزک رفته سردار معظم را ملاقات و اعتماد و مستوفی را مطلعین ساخته سفید دشت بر گردانیم

چهارشنبه ۲۴

بعد از ظهر با درشکه بسمت دزک حرکت کرده از (دهنو) که متعلق با صلان خان و (سورک) که در تصرف سردار چنگ است گذشته پس از طی چهار فرسنگ راه بدزک رسیدیم و با سردار معظم که دارای اخلاق حمیده است برای اولین مرتبه ملاقات دست داده .
عبارت دزک خوش منظر و با شکوه است بشه پر درختی در مقابل قلعه وجود دارد . دکتر میرزا مسیح خان بشمزار رفته بود ولی مستوفی و اعتماد حاضر بودند صد خان که یکی از عناصر پاک وطن پرست و درست بود و اینک دو سال است بر حجت ایزدی پیوسته دو روز قبل بدزک آمده و صحبت او فوق العاده برای من مقننم بود .

اول شب قاصدی از اصفهان رسید و خبر آورد که ظل السلطان مطرف اصفهان حرکت کرده و روسیان سه نفر را که یکی درشکه چی منشی باشی قونسولگری

آلبان و دیگری يك نفر آخوند و سومی یکی از ستگان امین التجار است دستگیر کردند.

اعتماد و مستوفی از شنیدن این خبر مضطرب و پریشان شده با زبان حال از کار و پیش آمد خود اظهار ندامت کرده و لعنت می کردند بکسانی که آنها را فریب داده بسلك دموکرات وارد ساختند.

بمناسبت احوال رقفا این قطعه بنام یاران مهاجر همانشب منظوم و قرائت و فردا نسخه آن باصفهان ارسال و منتشر گردید

« یاران مهاجر »

من و یاران مهاجر بتقاضای فلک	شب آدینه رسیدیم بصوب دزک
اعتماد است و مجاهد (۱) صمد و مستوفی	جانب چار محل تاخته با پویه و تک
خسته خاطر همه از بازوی تقدیر قضا	بسته گردن همه در رشته تقدیر فلک
همه در بادیه رنج و عذاب سرگشته	همه در زاویه فکر و فنا مستهلک
چار تکبیر زده هر يك برهستی خویش	بتوانائی خود خواه فروغ خواه اندک
همه را صورت از سیلی دشمن نیلی	همه از لشکر بیگانه گریزنده بچک
تا بغداد گریزند ز ترس از شنوند	سبه روس زرگنده بشدد در قلعهک (۲)

زبان حال اعتمادالتجار

اعتماد است بدینگونه سخن سنج که کاش	بسپا راهبر می شدمی من ز سبک
آسمان ز چه نامشت مرا کوی روز	روزگارا ز چه بالطمه مرا مالی بک
بخدا من نه مسلمانم و نه ایرانی	کیش من کفر و پدر هندو و مادر از بک
من نه در دام دموکرات بخود افتاده	که فکندند رفیقانم با دوز و کلک
گر چنین روز مرا بود مصور بخیال	از وطن نام نمیردم با چوب و فلک

(۱) مجاهد . عبارت از مجاهد السلطان برادر دکتر میرزا مسیح خانست
(۲) زرگنده محل سفارت روس و قلعهک مکان سفارت انگلس است در طهران

زبان حال مستوفی

نیز مستوفی با خویش چنین میگوید	کای پدر... آخر تو کجا و مسلك
من... کجا حزب دموکرات کججا	نعمه بلیل و آنگاه گلوی لك لك
رفت این دفعه اگر پایم از تله برون	جانم آزاد شد این بار اگر زین مهلك
ریشی از چاه در آوریم تا عانه چو بر	تا بیا از سر دستار کشم تحت حنك
اسم مشروطه اگر بر دم از این پس بزبان	از دهان باد زبان و زدهان فك منقك

زبان حال مجاهد

گوید اینگونه مجاهد که خدایا توبه	من طیبم نه مجاهد بهمه جن و ملك
بعد از این هر که مرا خواند مجاهد ایگاش	نامش از دفتر ایجاد خدا سازد حك
چنگ باروس و چو من نسخه نویسی مبهات	صید عصفور مرا نیست میسر بفاك

صمد خان

گوید اینگونه صمد خان که رفیقان طریق	بس کنید اینهمه بیپوده و زشت و منلك
گر شما حافظ ملك عجم و ساسانید	وای بر کشور ساسان و نژاد بابك
مزید اینهمه صحنه رفیقان طریق	مکنید اینهمه با بخت بد خویش كرك

زبان حال سردار معظم

نیز سردار معظم بتبسم میگفت	کاین وطنخواهی بردامن ایران زده لك
با چنین مایه هنرمندی و هوش و دانش	از طمع بود که در دام فتادید اینك
شد دچار تله روپاه ز حرمس دنبه	مامی از خوردن نان گشت گرفتار شبك



در همه حال چنین گوید با خویش و حید	توبه از شعر و زثر و ز شعور و مدرك
شعرا را بیسیاست چه و با ملك چكار	بر سر خوان ادب باش نمکدان نك

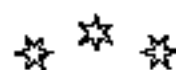
خاصه با این ده مردم که بسن هفتاد
 گروهی خواهی از اینست که این دونا تراست
 ای بسا تجربه شد یست ترند از گودک
 بر بریطانی و روس است وطن مستملک



داد و فریاد ز پیداد نژاد قاجار
 میبرد کیسه و جیب از همه ترك و تاجیک
 خاصه خانم . . . الدوله سنگین دگنك
 مینهد هر چه دهد دست بسوراخ و ترك
 بعد از این باید زیرا
 . . . الدوله كشد سنگ گرانرا آهك



سببی ساز خدایا که ز . . . السلطان
 . . . سلطان ز اروپا نتواند جنید
 بخورد هیچ وطنخواه لنگد یا جفتك
 ور کند جنبش سر منزل او هست درك



حکمران گشته در اصفهان محمود بین
 از حکومت بسر آراسته کرده است کلاه
 تیغ زن گشته نوازنده تار و تنبک
 اژن غرکه سرش راست سزاوار لچك
 باد افکنده بخرطوم جناب
 شده فیروز دینگوز بدلیه رئیس !
 زود تر کاش یابد ز اروپ . . .
 وزیر است بلك ایران
 باید این عافیته را کرد ازین کشور دور
 اینك ایحضرت سردار معظم بر خیز
 اردشیر است چو روانه ز دنباله یدك
 عدله بیت قضا گشته و قاضی دلقك
 بسته از وسه و سرخاب بر شماره برك
 جای خرموزه گرگاب گرفته زردك
 باید این سلسله را ساخت ز اصفهان دك
 تارهد كبك هم برشکن این شست و دفك (۱)

سه آراسته کن زود بمیدان بگرای
 بیم و اندیشه ز دشمن مکن الله معك

• شنبه ۲۵

آقای دکتر مهدی ملقب بامین الاطباء که یکی از احرار پاک و دوستان

(۱) دفك اسبایی است که با او كباك را فریخته و شكار میکنند

قدیمی و صمیمی من است و در دزك غالباً منزل دارد صبح از راه فرا رسید
 من صحبت او را غنیمت شمرده آنروز را هم در دزك ماندم ولی خلیل خان
 و مجاهد السلطان بطرف سفید دشت رهسپار شدند
 نزدیک غروب قاصدی از راه آمد مکتوبی از دستگرد برای من آورد
 و مکتوبی هم با اعتمادالتجار داد. خبر های آنشب وحشت انگیز تر بود از قبل
 اینکه بشارت خانه آنان توقیف و اعضای تجارتخانه چند ساعت حبس و کتابچه
 رمز بدست یمن السلطنه افتاد اعتماد بی نهایت مضطرب شده مصمم شد که فردا
 بطرف شیراز رهسپار گردد

جمعه ۲۶

اعتماد نسخ عزیمت کرده بطرف شلمزار رهسپار شد قبل از ظهر دکتر
 میرزا مسیح خان و آقا جواد از شلمزار آمده و گفتند خوانین تصمیم قطعی
 در هیچکار ندارند فقط میبایست هزار سوار و پیاده تهیه کرده تنکها و گردنه‌ها را
 ببندند. شب چون خبر رسید صکه یکصد هزار سیاه ترك و آلمان (بطاق
 کسری) رسیده‌اند و عنقریب سیاه روس از اصفهان و ایران خواهد رفت از
 دیوان حکیم نظامی با حضور حضرت دکتر مسیح خان و دکتر مهدی و دکتر جواد
 و سردار معظم تقالی زدیم این قسمت مناسب جواب آمد

* (رسیدن مهد شیرین بمداین) *

غنی شد دامن خاک از خزاین
 شهنشه ریخت در بایش تناری
 درافشان هر دری چون فندق تر
 درم ریزد هنوز از پشت ماهی
 همه زرین ستاره و آهنین سم
 که دوران بود با رفتارشان آنک

چو آمد مهد شیرین در مداین
 بهر گامی که شد چون نو بهاری
 بجای فندق افشان بود بر سر
 چنان کز بس درم ریزان شاهی
 هزار اسب مرصع گوش تا دم
 هزار اشتر ستاره چشم و شبرنگ

زمین را عرض نیزه تنک داده هوا را برق برق رنگت داده

شنبه ۲۷

صبح باتفاق دکتر میرزا مسیح خان و آقا جواد پس از بدرود دکتر مهدی سمت سفید دشت حرکت کردم بعد از ظهر در هوای سرد و باران سفید دشت رسیدیم دکتر ناهار صرف کرده بطرف اصفهان رهسپار گردید باحالت وحشت و آتشب بسبب مفارقت دکتر بی نهایت سخت گذشت

یکشنبه ۲۸ دوشنبه ۲۹

جعفر قلی خان چرمینی معروف امروز سفید دشت آمد و معلوم نیست بچه سبب سردار صولت در خانه خودش او را گرفته و حبس کرد. طرف عصر با خلیل خان و احمد آقای مجاهد رقیب به (ده شیخ) که قلعه ایست راجع بضرغام السلطنه و ارمون نشین است و از آنجا پس از ساعتی مراجعت کردیم.

۳ شنبه غره جمادی الثانی

صبح در قلعه و ظهر در منزل سردار صولت بودیم قاصدی از شهر آمد مکتوبی برای اعتماد آورد و از جمله اخبارات این بود که سردار جنگ و سردار بهادر و شهاب السلطنه از طهران حرکت کرده اند قاصد آنها هم (بسورک) آمده رفقا از این خبر خشنود شدند در صورتی که اصل نداشت

۴ شنبه ۴

بخلیل خان خبر رسید که سرداران مزبور بختیاری از طهران با سیصد سوار با اصفهان می آیند سیاه روس و شاهزادگان مشغول تخلیه اصفهان هستند از امیر مفخم هم مکتوبی رسید که کرمانشاه بدست مجاهدین فتح شده و امیر عمه عازم حرکت بکرمانشاه است

۵ شنبه ۴

از سردار معظم مکتوبی رسید که امیر مفخم خبر داده صد هزار قشون آلمانی و عثمانی و مجاهد کرمانشاه را فتح و همدان را محاصره کرده اند مکتوب را احمد آقای

مجاهد برداشته بسمت یرادبه برای شارت رفت . شب رقاهمه خشنود بودند
(یفی مشتعلند و بتفی خاموشند) و این قطعه بتاسبت ساخته شد

* (قطعه) *

خیزید تا بشهر صفاهان گذر کنیم
کوه و کمر بس است بیائید دست جهد
در مرز جم سکونت یارای خصم نیست
خیزید تا ز کوه فرود آمده چو سبل
می صبر و تاب پنجه بتایم خصم را
گشته است ظل سلطان ضحاک اصفهان
تاچند باید این در و آن در زدن بس است
یاد آوریم دور فریدون و اردشیر
دور قس گذشت ولیکن بمصلحت
لحن طرب ترانه شادی کنیم ساز
ناموس باز حافظ ناموس کشور است
دشمن فکند دست بدناموس و جان ما
قاجار را برانیم از مرز و نوم اگر
ای دودمان بهمین در یش تیغ ظلم
هان !! تیغ انتقام بر آرید از نیام

در کوه و دشت ترك مقام و مقر کنیم
با شاهد سعادت اندر کمر کنیم
جنبش ز جای خویش بجایا اگر کنیم
کاخ ستم ز بیدان زیر و زمر کنیم
تا کی در این معامله بوک و مکر کنیم
چون کاوه کار یکسره باگاسر کنیم
باید دور زخانه خود در بدر کنیم
دوران خلاص از ستم و شور و شر کنیم
با رفیق زهره عیش بدور قمر کنیم
ساز سفر نهاده و برگشت حضر کنیم
باینده چند مویه ناموس سر کنیم
ما چند ایستاده محسرت نظر کنیم
بیداد و جور دور ازین بومو بر کنیم
آماج چند سینه و جان را سر کنیم
گر فر کی دوباره جهانرا خبر کنیم

از دشمنان دوست نمای وطن و حید

زین پس بحکم تجربه باید حذر کنیم

جمعه ۴ شنبه ۵

صبح شنبه از سفید دشت به یرادبه رفته و بس از ملاقات ضرغام السلطنه
مخانه سردار صوات رفتیم شیخ حسین نوری زنده هم آنجا بود شب ما بین شیخ

حسین و جعفر قلی چرمینی مباحثات علمی خنده آوری پیش آمد و بهزل و خنده گذشت .

یکشنبه ۶ دوشنبه ۷

عصر یکشنبه سفید دشت آمده و صبح دو شنبه بطرف دهکرد حرکت کردیم به راهی خلیل خان . پس از طی پنج فرسخ راه بقه فرح رسیدیم و در آنجا اندازه یکساعت استراحت حرکت کرده بعد از سبردن دو فرسخ دیگر بدیگر رسیدیم .

سردارهای بختیاری با هزار سوار بدیگر آمده سوارها در خانه ها و خودشان در خانه کدخدا منزل داشتند شب را در منزل سردار معظم ماندیم صد خان و دکتر مهدی خان و محمد نبی خان شهرکی ملقب بشجاع نظام که سردی با هوش و وطنخواهست و با او نیز مختصر سابقه داشتم حضور داشت

۳ شنبه ۸

صبح بخانه شجاع همایون دهکردی وارد شدیم شجاع همایون یکی از کدخدایان دهکرد و در ظاهر آن هنگام ورود بختیاری ها بیشکار صمصام السلطنه بوده و سردی باهمت و صاحب عزم شمار است و در جنگ سردار جنگ با رضا خان جوزدانی کشته شد و سردار با کمال بیشرمی نعش او را پس از سه روز در اصفهان آورده مدار آویخت .

میرزا علی اکبر خان معاون حکومت یزد هم با آقای مرتضی قلیخان بدیگر آمده و چون مریض بود در خانه شجاع همایون منزل داشت میرزا عباس یزدی وکیل سابق یزد هم آنجا بود روز را بخواندن شعر گذرانیده و شب در منزل سردار معظم بسر بردیم

۴ شنبه ۹

حوالی ظهر بعزم ملاقات میرزا عباس خان و میرزا علی اکبر خان بطرف خانه شجاع همایون حرکت کردیم در راه جنازه میرزا علی اکبر خان را دیدیم که مبره و بی سبابت مساف شدیم در این وقت دکتر اسدالله نجف آبادی را

ملاقات کرده و سبب سرگت را جويا شدیم گفت : یکمرتبه خون در قلبش ریخت و تمام شد . این سخن تعبیر شد برای خوامی که در سفید دشت شب قبل از حرکت بدو کرد دیده و روز وحشت ناک . شب خواب دیدم که زخمی بر قلب من وارد شده و بجراح مراجعه کردم گفت خون در قلب ریخته است چاره ندارد . صبح از حرکت وحشت داشتم . و از گردنه ها بهتر رسیدم ولی از رفقا خجالت کشیده و حرکت کردم . اسرار خواب هم از چیزهایی است که هنوز بر بشر مکشوف نشده . ظهر خبر آمد که صد نفر روسی بیاغ بادران لنجان آمده چند نفر را دستگیر کرده اند .

طرف عصر منرا، اعتمادالتجار رفقیم برای کاری چند راجع بخیلرخان و سردار صوات ولی جواب یأس شنیدیم .

۵ شنبه ۱۰ جمعه ۱۱

پنج شنبه از دهگرد مراجعت و در فخر خ حیدر کبابی را که یکی از مشروطه خواهان اصفهان و بهین سبب فراری شده ملاقات کردیم شب را بسفید دشت رسیدیم دو خبر بد آتشب ما رسید یکی خبر انقلاب شیراز بدست قوام بسبب نفاق ژاندارم و دیگری خبر انقلاب کرمان بدست سردار ظفر که اول با آلمانها همراهی کرده و از آنها پول بسیار گرفته و بانك انگلیس راهم غارت کرده و ناگهان از برون شهر شهر خنه ور شده آزادیخواهان و آلمانیها را دستگیر و تمام اموال آنها را هم بغارت برده است .

۱۳ شنبه ۱۴ یکشنبه ۱۳

از سفید دشت به برادنه رفقیم در منزل سردار صوات روز یکشنبه خبر آوردند که صد هزار تشون عثمانی و ایرانی وارد کرمانشاه شده ابوالقاسم خان هم با ده هزار نفر سوار بطرف اصفهان می آید

۲ شنبه ۱۴ ۳ شنبه ۱۵

عصر دو شنبه میرزا محمود تاجر اصفهانی مقیم طهران که یکی از آزادی خواهان و مردی روشن فکر بود در قلعه برادنه وارد شده . سبب آمدنش این بود

که صد صندوق چای جعفر قلی از او در راه سرقت کرده بود و چون شنیده بود که جعفر قلی را سردار صولت گرفته برای احقاق حق خود بچارمحال آمد ولی بتقصود نرسیده پس از چند روز مراجعت کرد.

دو شهاده روزنامه رسد همراه داشت خلاصه مندرجات تعرض روسها بناموس آرامه و فتح کرمانشاه بدست مجاهدین و انقلاب شیراز و گرفتاری احرار و امینالتجار و ملک زاده بود. جعفرقلیخان مردن چای را انکار نداشت و نشان داد که در کوهها پنهان کرده اما چه فایده.

۴ شنبه ۱۶ پنج شنبه ۱۷

امروز خلیل خان از سفید دشت آمد و حکایت کرد که حسبقلیخان پسر خسرو خان که مالک اصلی سفید دشت است نوشته تا امین از طرف حکومت اصفهان و روسها برای ضرغام السلطنه آورده ولی جرات نکرده بیش ضرغام بیاید و از سفید دشت بشهر فرار کرده است

سردار معظم و سالار اشرف و وزیر السلطنه و اصلان خان و صد خان به پرادنبه آمدند آشب دو قصیده برای تهییج سرداران و سواران بختیاری ساخته شد یکی بخواهش ضرغام السلطنه که عازم حرکت برای جنگ بود و یکی بخواهش سردار معظم و اینک بنام هریک نگاشته میشود

چون ضرغام السلطنه دارای مسلك عرفان و درویش ماش بود مطابق مذاق وی این ترجیع بند ساخته شد و لغت آخر ترجیع هم از خود ضرغام است.



* (ترجیع بند ضرغام) *

بمناسبت تصمیم مراجعت و حمله باصفهان

باز آمدم باز آمدم تا در بقا فانی شوم در کعبه عشق وطن با شوق فرمائی شوم
بدرود جان و تن کنم تا دلبر جانی شوم کفار را سازم زبون یار مسلمانی شوم

ای روبهان اینک رسید از پیشه یزدان اسد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

در آسمان ملک جم خورشید نورانی منم در مجلس روحانیان سلطان روحانی منم
با اسم اعظم آصف ملک سلیمانی منم سوزان شهاب دیوکش بر چرخ پردانی منم

بر راندن دیو ستم اندر کمینگاه و رصد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

باز آمدم در اصفهان اسلام را یاری کنم بیمار گشت از غم وطن اورا بر ستاری کنم
ایرانیان خفته را دعوت به بیداری کنم آزادی این ملک را با جان خریداری کنم

آواره از کشور ~~کنم~~ کشور فروش بیخورد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

با دیده خوبار بین در راه حق جوش مرا بشنو بگوش معنوی فریاد خاموش مرا
عشق وطن برده ز سر دین و دل و هوش مرا اقر اسباب افشاند اگر خون سیاوش مرا

توران کنند تا طشت خون رستم ز ایران می رسد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

باز آمدم باز آمدم تا یاری ایران کنم بیژن اسیر چاه شد آزادش از زندان کنم
ضحاک را از کاوسر با خاک ریزه یکسان کنم بنیاد سوزم فتنه را کاخ ستم ویران کنم

تا آفتاب عدل و داد از مطلع ایران دمد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

باز آمدم تا برکنم از بیخ و بن قاجار را یکبارگی بیدر کنم این بدسیر دربار را
تیغ دو رویه رکبشم یک رویه سازم کار را تا چند در بای شرف بابت دیدن این غار را

باشد بآدم دشمنی مر دوستی با دیو و دد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

باز آمدم کز مسلمین بر شش کنم کاسلام کو مصر و عراق و هند و چین قفقاز و سند و شام کو
آفتاب ایرانزمین ز آغاز در انجام کو هان فر افریدون چه شد شایور کو بهرام کو

اورنگ نیکان جهان بهر چه شد مأوای بد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

بیرون کنید از مرزجم زود آنکلیس و روس را آزاد سازید از ستم اورنگ کی کاوس را
کوید بر بام فلک آن پهلوانی کوس را تار و ز سجد آید ز بی تیره شب منحوس را

بار دیگر خورشید فر از مشرق ایران دمد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

باز آمدم کز رخ کنم مات و پیاده شاه را بر بیل و اسب دشمنان بندم پیاده راه را
برچینه از نطم وطن این بازی داخواه را از صولت ضرغام حق زهره درم رو باه را

از چشم ایران بستم با سرمه قدرت رمد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

دانی چرا روز وطن چون شام بلند اتیر شد؟ اسکندر رومی چرا بر مرزدارا چیره شد؟
 کرک ستم در این گله بر کوسفندان خیره شد؟ زان شد که صبر اندر ستم ایرانبارا سیره شد!!!

ای بحر همت جوششی از جزر بگرا سوی مد
 از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد



﴿ قصیدهٔ سردار معظم ﴾

مژده ای ایران که دور نغم پایان میرسد
 موکب ایل جلیل بختیاری سیل وار
 تا کند شام سپه بر مملکت روز سفید
 عنقریب آید که یمنی با برید - جم برق
 کاوه ضحاک کش با فر افریدون ز کوه
 تا بشوید دامن ایران ز لوث انگلیس
 آصف ملک سلیمان تا نکین ملک جم
 گر دوروزی کفر بر اسلام و ایران چیره شد
 اردشیر بابکان با صواب شیر زبان
 سلسله جنیان فر معدت نوشیروان
 رستم دستات کوبد تا سر افراسیاب
 نادر ایران کند آزاد تا ایران زمین
 چون زمستان گلشن ماگر خزان کرد انگلیس
 رسم ایرانست و تاریخ اندر این دعوی گواه
 افسر جم چون کند آوده برق مار دوش
 دور شادی باز اندر ملک ایران میرسد
 سوی شهر اینک ز طرف کوهساران میرسد
 از بس خونین شفق خورشید تا مان میرسد
 بر صفاهان تهنیت های فراوان میرسد
 با درفش کاویان سوی صفاهان میرسد
 سپلها از کوهسار اینک بدامان میرسد
 گیرد از دیو و سارد بر سلیمان میرسد
 آنکه بر کافر کند چیره مسلمان میرسد
 در نوردد تا بساط ظلم اشکان میرسد
 تا پردازد ستم از ملک ساسان میرسد
 کیفر خون سیاوش را بتوران میرسد
 از کند ظلم روم و روس و افغان میزد
 فرودین اینک بس از فصلی زمستان میرسد
 کاهرمین نا آمده از بی سلیمان میرسد
 کاوه ضحاک پیرا از صفاهان میرسد

ملک جم زاسکندر رومی شود و راشک خیز
 چون یاشوید بر آدم دیو لاجول از قناست
 از شور فتنه چون طوفان زند بر اوج موج
 انگلیس و روس اگر گردد در ایران دست یاز
 و درسد اندر صفاهان لشکر زرژ و تزار
 ای مهین سردار دانشمند ایل بختیار
 گرچه نشاسم چه نامستی کنون و کیستی
 هر کجا هستی و هر کس در میان پوی از کران
 نخته کن تخت ستمکاران قاجار دغال
 از صفاهان بار دیگر شو بطهران رهسار
 چون بطهران در رسیدی با سپاه جنگجو
 مرده فتح از جنوب آواز تسخیر از شمال
 که بشارت میرسد از قلع و قمع سیمتقو
 پرچم فتح قریبت بر فلک در اهتزاز
 لشکرت هر سوی روی آرد چو قهر کردگار

اردشیر بابکان بر دفع اشکان میرسد
 چون بچاه افتاد بیژن یوردستان میرسد
 نوح کشتی ران سوی ساحل زطوفان میرسد
 تا کند این هر دورا یا مال تلان میرسد
 بختیاری تا کند این سختی آسان میرسد
 گرتو صبح وصل بعد از شام هجران میرسد
 لیک دائم کار ملک از تو بسامان میرسد
 تا شود پیدا که بعد از کسر جبران میرسد
 تا رسد رهان که بعد از درد درمان میرسد
 کاردشیر آید شهنشه چون بطهران میرسد
 تهنیت از هر پرو بومت ادینسان میرسد
 تا کند تسخیر شادی قلب پژمان میرسد
 که نوید خزعل افتاده بخذلان میرسد
 رایث نصر من اللهت بکبوان میرسد
 دشمن دون را بخرمن برقی سوزان میرسد

چند * چند

ای مهین سردار دان نذر دوران ما
 هر کجا آشوب شد از دور و نزدیک آشکار
 آب از سر چشمه طهران گلی آلوده بجواست
 فتنه گر در یارس خیزد یا در آذربایگان
 مرزری سر چشمه آشوب ایران است و بس
 سیمتقوی منت ری را دفع کن تا بعد از این
 ترکمان مرکزی را دفع کن تا تنگری
 خزعلری را کن من کاین خجالت خوی زشت
 از سها لار دیوانه است و هم درسان وی

گرچه میدانی مر اباد آوری زان میرسد
 با آنکه از طهران بر آن دستور پنهان میرسد
 نرفلان طغیان و عصیان ز بهمان میرسد
 گر ز روس آشوب یا از انگلستان میرسد
 فتنه انگیزان بطهرانند از اینان میرسد
 نشوی کر سیمتقو آواز طغیان میرسد
 ترکمان ز این پس بیغمای خراسان میرسد
 گر بماند خزعل از شیراز و کرمان میرسد
 که سپاه روس در قزوین و گیلان میرسد

ماجرای لیره خواران بدانندیش است و بس
 یا صفاهان میشود محکوم محمود بعین
 یا برآگشته دغل نواب و ابراهیم زشت
 زودتر دفع پدین کن مملکت را ده یسار
 دوبه روس و ریطانی رمد از اصفهان
 دیو و شیطانند اینان تو شهاب ثاقبی
 درسیاقت نصرت وقتح از پدین و از یسار
 چون رسیدی در صفاهان بانک اعلامرحبا
 از سخن سنجان دانش برور موزون سرای
 در صفاهان کر دگرره ظل سلطان میرسد
 آفت جان معامد خصم ایمان میرسد
 در خیانت نوبت جولان بیدان میرسد
 کز تو بمن و یسر بر ایران ویران میرسد
 دید اگر از پیشه حق شیر غرمان میرسد
 چون شهاب آید بلای دیو و شیطان میرسد
 چون هزیمت برعدو از فیض یزدان میرسد
 از همه ایرانزمین بر چرخ گردان میرسد
 چاهه های تهنیت بر کاخ و ایوان میرسد

چون جمال الدین خاقانی شکن در جی وحید

گر چه آواره است از کوه و بیابان میرسد



جمعه ۱۸

تا پنج شنبه ۲۴ در پرادنبه ماندیم خبر مهمی در کار نبود جز اینکه
 مکتومی از سردار جنگ راجع بفتح کرمانشاه و همدان و حرکت قسمت عمده قشون
 روس از اصفهان رسید مرتضی قلیخان و سردار اشجع و سردار حشمت و میرزا
 عباس یزدی و معاضد السلطنه پرادنبه آمده در باب اوضاع مشورت کرده (نشستند
 و گفتند و برخاستند) من شبها و بیشتر روزها را در خانه ملا محمدخان کدخدای
 پرادنبه که مهدی دانا و مهمان دوست است سر میبردم.

جمعه ۲۵

برای دیدن بروجن که در یکفرسنگی پرادنبه واقع است صبحگاه حرکت
 کردم (بروجن قصبه آباد و دارای دکانین و بازار و مردم هوشیار است) وارد
 شدم در مدرسه بروجن منزل شیخ علی ناظم نطنزی که الحق مدرسه را بخوبی

اداره کرده . اطفال مدرسه مشغول مشق نظامی شده و خوب از عهده برآمدند در عربی و فارسی هم امتحاناتی بعمل آمد خطابه مفصلی راجع بعلم و هنر انشا کردم اهالی بروجن از هر طبقه با شوق و محبت سرا استقبال و دیدن میکردند یکشب منزل ناظم مانده فردا شنبه ۲۶ بطرف یرادنه راهسپار و یکشنبه ۲۸ بسفیددشت مراجعت کردم

۴ شنبه ۲۸

صبحگاه با خلیل خان پچشمه رنگرزی رفیقیم بمهمانی گله دارها زندگی صحرا نشینان و اقامت در سیاه چادر بی نهایت برای من مطبوع بود سه شنبه و چهارشنبه خیر تازه نبود محمد جواد بعد از ظهر باتفاق علی اکبر صادق دستگردی که در طلب او آمده بود بست دستگرد حرکت کرد مکتوبی توسط او بدستگرد فرستادم

پنجشنبه غره رجب ۱۳۳۴

با خلیل خان از سفید دشت به یرادنه آمده و چند روز آنجا ماندیم روز سه شنبه ۶ بهراهی ضرغام السلطنه در چشمه (دهنو) مهمان اصلان خان شدیم . شارژدافر آلمان هم با مجاهدین و مهاجرین حاضر بودند منظرة دریاچه بسیار خوبست ولی میزبان چون گرفتار الکل و تقریباً روزی پنج بضر عرق استعمال میکرد در تمام مدت روز دیده نشد طرف عصر موقع مراجعت یرادنه از طرف او یکنفر آمد و برا بدهنو دعوت کرد با سردار صوات شب را بدهنو مانده و چند روز و شب برجت گذرانیده عاقبت روز یکشنبه ۱۱ برجت از دهنو فرار و بسفید دشت وارد شده

۴ شنبه ۱۳

در این روز بفر افنادم که مدت اقامت چهار محال شاید طولانی باشد و (بیکار نمیتوان نشستن) وقت و فرصت را عنایت شمرده پس از فکر زیاد عازم شده که شرح حال اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان و بزرگترین مغاخر تاریخی ایرانرا بنده * (سرگذشت اردشیر) * بنظم آورم

و از همین روز مشغول شدم

طرف عصر ضیاء الدین و مبارک الله هندی که از مهاجرین و احرار هستند از پرادنبه بسفید دشت آمده شب را بصحبت آنان گذرانیدم خبرهای مختلف از قبیل دهائی سالار مسعود در محمره و ناصریه از دست انگلیس ها پس از گرفتاری و حرکت امیر منعم از کمره برای کرمانشاه بدعوت مجاهدین و حرکت سردار جنک از طهران رسید ولی سندی نداشت

۴ شنبه ۱۴

خبر مهمی چند روز در کار نبود جمعه ۱۶ به پرادنبه رفتیم معلوم شد ضرغام السلطنه و شارژدافر در کوه (گره) چادر زده و آنجا مقیم هستند من هم با محمد رحیم خان پسر ضرغام از پرادنبه حرکت کرده و پس از طی سه فرسنگ راه بدره (ریزه) که چشمه معروف به (یقان سو) در آن میگذرد رسیده در چادر ضرغام وارد شدیم از دستگرد قدری خیار نور توسط قاصد رسیده بود رای شارژدافر فرستادیم نوروز علی و وکیل حسین دستگردی هم در میان ژاندارمها دیده شدند. شب را گذرانیده اول آفتاب ۵ شنبه ۱۵ بیدار شده بتماشای منظره زیبای طبیعت مشغول شدیم دو روز دیگر بعد از ظهر مراجعت و در یکفرستگی بروجن بچشمه سیاه سر رسیدیم جمعیت زیاد در آنجا بودند چون آن چشمه را نظرگاه دانسته زیارت میکنند. شب را بیروجن رسیده در مدرسه میهمان ناظم بودیم سرودی هم برای اطفال مدرسه ساختم و اکنون نسخه اش در دست نیست.

۴ شنبه ۱۹

روز را بر حسب دعوت رقیب منزل شهاب السلطنه که آدمی است مذبذب و خود پسند اعتمادالتجار هم آنجا بود خبر عقب نشینی قشون عثمانی را آنجا شنیدیم. بعد از ظهر در منزل میرزا خلیل بروجنی رفته شب را بخوشی در منزل ایشان گذرانیدیم ثقة الاسلام هم خبر آمد در کندیمانت و شهاب السلطنه و اعتماد برای ملاقات وی روز سه شنبه حرکت کردند

۳ شنبه ۳۰

از اینروز تا سه شنبه ۲۷ خبر تازه نیست جز اینکه سفید دشت آمده گاهی روزها بچشمه رنگرزی رفته و بر می گشتیم و مشغول انجام کتاب سرگذشت اردشیر بودم خیرهای بد و خوب هم میرسید از شهر هم دو نفر مهمان با اعتماد التجار وارد شدند یکی عندلیب الذاکرین و دیگری آقا دائی نام و روز سه شنبه ۲۷ با اعتماد و عندلیب حرکت کردیم برای دزک شب را مهمان سردار معظم بودیم.

۴ شنبه ۲۸

اعتماد بطرف دهمکرد حرکت کرد من در دزک چند روز ماندم يك روز با سردار در خانه گنجدا مهمان شدیم اوضاع رحبت و محاکمات و بدبختی آنان از شرح و بیان خارج است

شنبه ۳ شعبان

مرتضی قلیخان با همراهان بقلمه دزک وارد شده و از آنجا بچشمه گردو حرکت کردیم میرزا عباس یودی از استر زمین خورد و آنروز خیلی باو سخت گذشت. حوالتی چشمه امامزاده ایست که گویا برای محافظت درختان ساخته شده و میگویند پسر حضرت عباس است. پیاسپانی امامزاده درخت های گردوی کهن سال بسیار و درخت های ارجن زیاد در آنجا محفوظ مانده. این چشمه در دامنه کوه حوالی قریه سورک واقع است.

خبرهای بی ربطی رسید که مجاهدین مجددا شیراز را فتح و خاندان قوام را نابود و مجوسین را آزاد کرده اند.

سردار محشم اینفخانی و امیر مجاهد ایل بیگی هم نزدیک شده و چون شش هزار لیره از انگلیسان گرفته و قرار داده اند که شارژ دافر آلمان وثقه الاسلام و سایر مهاجرین را دستگیر کرده تسلیم سپاه انگلیس کنند. مستعد هستند که به یرادنه سپاه کشیده مهاجرین را بقره و غنیه بگیرند. مرتضی قلیخان پیغام برای ضرغام فرستاد تا ازین قضیه آگاه باشد

طرف غروب مرتضی قلیخان مراجعت کرد من با سردار معظم بسفیددشت آمدم

یکشنبه سوم

کاغذی از دستگرد رسید و تا آنوقت تعرضی بدستگرد نشده بود
 کریم خان نوکر اعتماد در نتیجه قضایای قبیحه شب صبح اعتماد را گذاشته و فرار
 کرد خبر فتح کرمانشاه هم رسید. روز سه شنبه خبر آمد که امین‌التجار از محبس
 فارس آزاد و بگندمان رسیده اعتماد باستقبال رفت بعضی از رفقا این آزادی و
 آمدن را از شیراز بیچاره‌حال دلیل سازگاری با دشمن می‌شمردند و بیش از این
 هم البته انتظار نمیتوان داشت. سید علی از دستگرد آمد با مقداری میوه و
 مکاتیب مفصل و همه را جواب نوشتم

۴ شنبه ۶

امین‌التجار بسفید دشت وارد شد کیفیت انقلاب فارس را بیان کرد و معلوم
 گردید انگلیسان بدست ایرانیان مسعود خان و چند نفر را دم توپ گذاشتند یاور
 علیقلیخان و غلامرضا خان هم خودکشی کرده اند پنج شنبه و جمعه خبر مهی نیست.
 سید علی بدستگرد مراجعت کرد

شنبه نهم

چون وضع پذیرائی در سفید دشت تغییر کرده بود حرکت کردم برای
 دزک ظهر بدزک رسیده امین‌التجار هم آنجا بود خبر از شهر رسید که روسیان
 رفته و صد نفر بیشتر باقی نمانده‌اند و فتح کرمانشاه مسلم است سه چهار روز
 در دزک ماندم

۴ شنبه ۱۳

برای شلمزار از دزک حرکت کرده در قریه (سرتشینگان) که بنصرف
 هزار السلطنه است حوالی ظهر فرود آمدم معلوم گردید بهادر السلطنه که او
 هم گرفتار انگلیسان بوده است در ناصریه بتازگی وارد شده ناهار را منزل او
 صرف کرده بعد از ظهر برای شلمزار حرکت کردم.

حوالی غروب بشلمزار رسیدم حاجی بهاء الواعظین و معاضد السلطنه و
 مبرزای عباس زدی آنجا بودند با آقای مرتضی قلیخان هم که یکی از طرفداران

مجاهدین و مهاجرین بشمار است و در این موقع خدمات شایان کرد ملاقات دست داد. خبر آمد که فردا سردار ظفر از کرمان و امیر مجاهد از گرمسیر بشلمزار وارد میشوند.

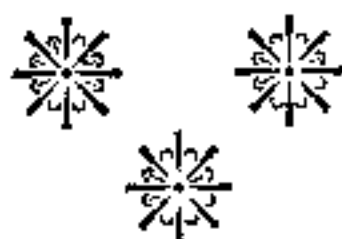
۵ شنبه ۱۴

سردار ظفر وارد شد قریب نانمد قاطر و شتر زیر بار غارتی های کرمان از داخل و خارج همراه داشت. بانک انگلیس و امانت و اسباب آلمانی ها در غارتی های او موجود بود. امیر مجاهد از گرمسیر رسید با ابوالقاسم خان فرزند ضرغام که او هم از دست انگلیسان فرار کرده و در رودخانه کارون با هفتاد نفر مآب زده و همه غرق شده خودش با بیست نفر نجات یافته بودند.

امیر مجاهد و امیر جنگ طرفدار همراهی با انگلیس و گرفتار کردن مهاجرین داخلی و خارجی بودند سردار ظفر خودش را بیطرف معرفی میکرد چون بارش سنگین بود مرتضی قلیخان بجهدیت همراهی با مهاجرین و مجاهدین داشت

جمعه ۱۵

سرداران از شلمزار رفتند بعد از ظهر میرزا علی اکبر خان دهخدا که سه چهار ماهست در بخنباری آمده و در قریه (هوشگان) منزل گرفته و مرتضی قلیخان متکفل بخارج اوست وارد شد. از ملاقات یکدیگر خرسند شده قسمتی از کتاب سرگذشت اردشیر را آنتب خوانده و آروز بی نهایت حریف و تمجید میکرد. میرزا عباس خان یزدی از شنیدن آن اشعار بی اختیار شده لپای مرا بوسه داد اینک قسمتی از آنچه خوانده شده نقل میشود



❁ صلح عمومی بشر ❁

❁ گفتار جاماسب ❁

سؤال اردشیر از فرشاد

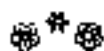
تهی زاسهبدان چون گشت خرگاه	بجز فرشاد و جمعی خاص درگاه
شهنشه گفت با فرشاد ککامروز	ز گفتارت روان شد دانش اندوز
سخن از فیلسوفات باز گفنی	هم از انجام و هم ز آغاز گفنی
بجاماسب ککشایدی سخن را	بخور مشک دادی اصحت را
سخن بی پرده کن آوازه ساز	بر افکن برده از رخساره راز
حکایت کن که جاماسب چه میگفت	مرا بیدار ازو کن گرچه او خفت

پاسخ فرشاد

* (محاسن پرسش) *

چو این پرسش ز شته بشند فرساد	شهنشه را ثنا خواند از دل شاد
که شاهها چون ده یرمس سردی	ز پرسش سوی دانش راه بردی
در گنج خرد روان بر آن است	که از پرسش کلبدش بر زمان هست

اگر چه راه پر پیچ و دراز است
 بر هر و خضر پرسش چاره ساز است
 ز پرسش هر که در ره ننگ دارد
 قدم در چاه و سر بر سنگ دارد



<p>سخن اینگونه گفتار آفرین راند شب گیتی ز خورشید رخس روز زمین را بر بشر يك انجمن خواند چنو دانش بزوه حکمت آیین بر آزادی بگیتی فکر دارد سرودش گر چه عالم نا شنوده بدینسان گیتی آرائی نماند</p>	<p>زیرشش شاه را چون آفرین خواند که جاماسب حکیم دانش افروز از ایران زاد و گیتی را وطن خواند ندیده دیده چرخ جهان بین همه اندیشه های بکر دارد سخن ز ابادی عالم سروده سخن آنجا که از گیتی سراید</p>
---	---

﴿ افکار جاماسب ﴾

هر آنچه از زشت و زیبا در جهانست
 همه اندیشه دانشورانست
 بدریای وجود آرام و طوفان
 بود موجی ز فکر فیلسوفان

<p>نه از نادان همه از فکر داناست مهارش بست دانائی به بینی بهایم دور از آثارند دایم نه ز آهو نر پلنگ کوهساری بدستش داد دانا خنجر تیز بر او دانشوری تبر و کمان ساخت سه سالار دانا میکند جنگ</p>	<p>هر آبادی و ویرانی بدنیاست ستیزه جو چو نادانی بینی عوام انعام باشند و بهایم جهان چیزی ندارد یادگاری شد از نادان منبع نیز خونریز روانی را به تیری و نشان ساخت و از خون خاندان نادان کند رنگ</p>
---	--



<p>ببندد بای بیل و گردن شیر اگر دانشوران همت گمارند بدی ها یکسره یکسو گذارند</p>	<p>کند فکر دانا روز تدبیر اگر دانشوران همت گمارند بدی ها یکسره یکسو گذارند</p>
--	--

زمین را غیر یک کشور نخوانند
بشر جز اهل یک کشور ندانند

دوئی ها دور سازند از مباحه	نمانند از دو رنگی ها نشانه
نهاده زشت کاری تفر گیرند	شکسته قشر ها را مغز گیرند
بر آرند از برای آشتی دست	نبرد و فتنه سازند از جهان پست
بجای تیغ یولادیت خونریز	شود شمشیر دانش در جهان تیز
سراسر خاک گردد دانش آباد	رود نادانی و ناورد از یاد
سعادت توام آید آدمی را	نماند خوی دیوی مردمی را

کنون مگر این سخن در گوش باد است
رسد روزی که گیتی بر مراد است
بگیتی این سعادت سر فوشت است
در آن آئینه مارا روی زشت است



جهان را گر در آنروز آزمائی	کنون بر بسته چشم آنکه گشائی
بجز یزدان در آن مشکو نه بینی	نشان ز اهریمن بد خو نه بینی
نه شیطان آدمی آنجا فریید	نه کس باخوی شیطانی شکبید
نماند نامی از میشی و گرگی	نه عنوانی ز خوردی و بزرگی

هم اینجا و اندر آنجا شادمانیست	در اینجا مرگ و آنجا زندگانیست
در آن دوران ره مویه نیویند	وگر مویه رسد با هم بمویند
نه بیند هیچ ییک درد مندی	بدریا رخت بر بندد نوزندی
نه با ماهی نهنگان را سبزه است	نه شیرانرا بر آهو یفجه تیز است
همه گرگی شبان بر کوسفند است	باآش دست در گردن سپند است
پلنگان بر غزالات دستیارند	بکوه و دشت با هم رهسپارند

ز دیده دل ندردد شوخ عیار وگر دزدید خواهد بود دلدار
کمان ابرو بصدی گر زده تیر شود هم در کند صید نخبیر

نه چشمی فتنه آغازی نماید
نه کس چشمی بفتانی ستاید
مگره با زلف خوبان آشنا نیست
بگرد خالها دام بلا نیست

وصال و عشق ما هم توامانند فراق و صبر دور از آن جهانند
بهار آجاست کاسیب خزان نیست خزان اینجاست ز آنرو گلستان نیست
نماید داغدل الا که لاله نماید زرد رنگ الا که هاله
دل لاله از آن با داغ بینی که داغش را شکوه باغ بینی

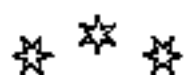
نیایی هیچ چشمی اشکباران
مگر چشمه بطرف کوهساران

دل خونین ندارد جز خم می نماند هیچکس جز بر بطونی
نمی سوزد در آن مجمر مگر عود
نمی مویزد مگر در سوگ غم رود
پیروانه ز شمع آتش بجان نیست
که شمع آن لگن آتش زبان نیست

جو سرو آزاد گردد بید مجنون چوستان سبز گردد دشت وهامون
آهو از بلنک آرد رمیدت نه در آهو بلنگی تیز دیدن
موافق باشد اندر اختران سیر مخالف نیست آواز اندر آن دیر
زحل با مشتری همکار و بهر است سه دت بیشه بازرگان دهر است
کردد منکسف خود را شمایل که آینه است آنجا نه حایل
خرف را چرکه در آن صدف نیست بچهره در آن گردون کلف نیست
محق از رهکناره دور است کنون ظلمت بجا وانگاه نور است
صه و صبح را سر منزل آنجاست در اینجا موج طوفان ساحل آنجاست

جهان خاک را عصر طلا نیست
طلا بخت آنکه در جهان زیست

خدا را آزمون دور خدائست
طلا و قره معبود جهان نیست



که آن آوازه میچربد بر این ساز
یس از یگانگی ها آشنائی
خوشا دیدن بجای جهل فرهنگ
که گیتی از گل بیخار گلزار
خوش آن بلبل که در آن باغ گوید
خوشا با مهربانی زندگانی
خوش آن لذت که پایانش الم نیست
بجا دین گاهی و دین پروری نیست
جهانرا بستگی گردد گشاده
هزاران وصف از آن روز است اندک
نسیم شادیش گردی ندارد
بصکی گردد نوا و بینوائی
ز امواج حوادث بر کنار است
خوش آنسافر که سنگ اندر سبوت نیست

نبارم بیش ازین گفتن از آن راز
خوشا آن عصر و دوران طلائی
خوشا آن آشتی ها بعد از این جنگ
خوشا آن دوره گلهای بیخار
خوشا آن گل کزان گلزار روید
خوشا آن روزگار مهربانی
خوش آنشادی که انجامش بغم نیست
خوش آنروزی که ظلم و کفری نیست
یک آئین و یک قانون ساده
هزار آئین در آن دوران شود یک
خوش آن دولت که باوردی ندارد
شود منسوخ شاهی و گدائی
خوش آن دریا که ساحل زینهار است
خوش آنمبنا که گریه در گلو نیست

در تحقیق جاماسب چنین سفت
نه من گویم که جاماسب چنین گفت



گوشتار چهارم (کلیلی)

وقایع مهمه بختیاری در جنگ عمومی :

شنبه ۱۶

ابوالقاسم خان ودیگران رفتند ولی من سه چهار روز دیگر در شلمزار ماندم برای آنکه آقای مرتضی قلیخان راضی بحرکت نمیشد عاقبت قرار شد که هر کجا باشم مهمان او باشم و بدین شرط راضی بحرکت من از شلمزار گردیدم. آقای مرتضی قلیخان مردیست بزرگ دارای اخلاق و محاسن ایرانی و در آن دوره همراهی ظاهر و باطن او از هر حیوت علت العمل حفظ مهاجرین در جارجال و بختیاری گردید و گرنه طمع کاری سردار محترم و امیر مجاهد و دیگران تمام مهاجرین آلمانی و ایرانی را بشش هزار لیره ، انگلیسان فروخته و تاقیامت این ننگ را در دودمان بختیاری باقی میگذاشت امثال بنده و دهنخدا و معاضد السلطنه هزاران آنوقت میهمان او بودند و از همه پذیرائی میکرد و هر کس بطرف اردوی مجاهدین میرفت اسباب و اسلحه و زاد و راحله باو میداد در حقیقت قریب سی چهل هزار تومان در این دو سال در راه آزادی وطن صرف کرد. اگر همراهی و محبت او نبود در جارجال امن و آسایش برای من پیدا نمیشد و در حقیقت کتاب سرگذشت اردشیر انجام یافته عنایت اوست .

تمثال بی مثال او در صفحه مقابل است.

۴ شنبه ۱۹

صبح از شلمزار حرکت و شب بشهرک رسیدم در خانه نبی الله خان شیخ منزل کردم شاعری از اهل شهرک متخلص بندیم و صاحب ذوق طبیعی مستقیم بدیدن من آمد و این قطعه را بنام تهنیت خواند . ندیم اول مرد و شاعر است که در چار محال ملاقات کرده .



(عکس آقای مرتضی قلیخان)

« قطعه ندیم »

گر طبع من ز شوق سخن رانست
 دانای روزگار وجد آنکو
 اشعار او چو وحی خداوندی
 در نوع پروری و وطن خواهی
 تا خاطر وطن بنماید جمع
 در کشور و داد بود آصف
 در منهب سیاست پیغمبر ☉
 تا خاک خصم دون بدهد بر باد
 شخص وقار را ییدن روحست
 از مقدم شریف جناب او ☉
 شعر (ندیم) بهر مدیح او
 از همت امیر سخندانست
 در عصر خود یگانه دورانست
 نازل بر دم از بی فرمانست
 آواز دهر و شهره ایرانست
 دایم چو زلف یار بریشانست
 در ملک اتحاد سلیمانست
 در کشور تمدن سلطانست
 از فکر و رأی آتش سوزانست
 چرخ کمال را مه تابانست
 (شهرک) نشان روضه رضوانست
 چون زیره بردن اندر کرمانست

۴۰ شنبه

خیر مہمی تا دو سه روز کہ در شهرک بودم روی نداد جمہ ۲۲ ہرم
 دیدن قریہ چالشر با ندیم از شهرک حرکت کردہ حوالی فروب چالشر رسیدیم
 در خانہ شیخ محمد باقر کہ از رفقای قدیم مدرسہ است فرود آمدیم
 فردای آنروز میرزا احمدخان چالشری کہ جوانیست با اخلاق حمیدہ (برخلاف
 برادر بزرگش محمود خان کہ نسب از مادر میبرد) بیدین ما آمد و بعد از ظہر
 باتفاق او بقلمہ حسین آباد رفتہ شب را در چادر مہمان او بودیم یکشنبہ ۲۳
 بطرف دہکرد مراجعت و س از اقامت چند روز شبہ سلخ از دہکرد
 بسمت قریہ سامان سر زمین دہقان و مسقط الرأس عمان حرکت کردیم

یکشنبہ غرہ رمضان ۱۳۳۴

جمہ ۲۹ شعبان از دہکرد حرکت کردہ شب را در چالشر در خانہ
 احمد قلبخون کہ یکی از جوانان نا ہوش و اخلاقت مانده لطیف خان پسر میرزا

حسین خان کدخدای سامان که جوانی شجاع و زیبا روش و اخلاق بود نیز در آنتب همانجا بیهوشی آمد و فردا بانفاق احمد قلیخان و لطیف خان بطرف سامان حرکت کردیم حوالی ظهر سواد خطه سامان از دور نمایان شد و ناله کوهی که مسکن مرحوم دهقان بوده رکاب هزارستان را بیشتر در آنجا بنظم آورده از دور پیدا شد و نشان دادند این قطعه را در توصیف خطه سامان سواره شروع بنظم کردم و اول ظهر که وارد قلعه سامان و خانه میرزا حسین شدیم قطعه تمام شده بود

« قطعه »

طوبی ای باغ خلد و روضه رضوان	به به ای صوب هوش پرور سامان
خادم تو حوری و درخت تو غلمان	چشمه تو کوثر و درخت تو طوبی
نافه بناف اندر و عبیر بدامان	ای بصفا توأم و بخرمی انباز
طعنه زده باغ تو بروضة رضوان	کرده خجیل سبزه تو گنبد خضرا
بی ظلماتست در تو چشمه حیوان	ملك بهشتی تو بی قیامت و برزخ
بجر تو بی ترس فرق لؤلؤ غلطان	کان تو بی رنج کوه بخشد یاقوت
نافه تو بر ختاست دامن افشان	آهوی تو بیخطاست مشکین نانه
کنگره بهر بخردان سخن دان	انجمنی بهر شاعران سخن سانج
موج زن از چشمه تو لؤلؤ مرجان	جوش زن از صحنه تو چشمه دانش
در تو کهر کلک لعل پرور عمان (۱)	قیمت گوهر شکست بسکه فرو ریخت
مسجدی اصفهان و مسجد دوران	هنصری روزگار و انوری عصر
آب صفا طبع بحر قدرت دهقان (۲)	داد بخاک تو گشت زار سخن را
رودکی دوم از چکامه شایان	فرخی اول از تغزل شیوا
فکرت او چون کمال دین بصفهان	آنکه جمال سخن دو باره بیار است

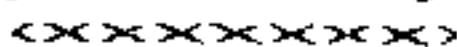
(۱) عمان سامانی . یکی از شعرای بزرگ قرن اخیر اصفهانست

(۲) دهقان سامانی . شاعر است گرانمایه و بزرگ معاصر عمان

نوبت مدح و چکامه خجالت سحیان	گاه هجا چون جریر دق فرزدق
طوطی طبعش مریی شکرستان	بلبل فکرش هزار دستان انکیز (۱)
کنج و شند ار بخاک اکتون پنهان	این دو سخن سنج گنج گستر دانا
بلبل گوینده اند و مرغ نواخوان	گلشن شعر تو را سه شاعر دانا
تبع فصاحت کشیده بر سر گیهان	زاده عمان محیط آنکه چو خورشید (۲)
گشت سخن راستی چو ایر بنیسان	وانکه نیسان کراوست خرم و سرسبز (۳)
بر قلم دانش است مهر درخشان	وانکه سامانی آنکه طبع لندش (۴)



از ازل آمد مطاف حکمت و عرفان	باری ای کعبه سخن که حریت
رشته در رایگان و گوهر ارزان	هر که بکوی تو بار یافت بیابد
پسر و سامان وحید جانب سامان	اینک از دستگرد آمده با شوق
سامان گیرد چو کار گشت پریشان	گرچه پریشان بسوی سامان آمد



چند روز در سامان میهمان میرزا حسین کدخدا متخلص بسامانی بوده
 يك روز هم بتماشای بل (زمان خان) درتیم لطیف خان چند ماهی بزرگ با
 تفنگ صید کرد. این بل دو چشمه دارد و تمام آب زاینده رود از این دو چشمه
 مگذرد منظره زیبا و باشکوهی دارد همه روزه شرای سامان هم در پیش ما
 هستند. خبر آمد که رستم خان نامی از نوکرهای ظل سلطان را بغیال آنکه در
 حقیقت رستم است بدین السلطنه مالدوست سوار و پیاده فرستاده است برای گرفتن
 رضاخان ولی رستم بیچاره را رضاخان بیچنگ شبانه دستگیر و سپاهش را خلع
 سلاح کرده خودش الان در زنجیر رضاخانست.

میرزا حسین سخن کدخدا و میزبان ما مردیست دانشمند و با ذوق دارای
 اخلاق حمیده در خانه او بر روی همه کس باز و سفره اش گذارده است. پنج

(۱) هزار دستان و شکرستان . دو دیوان شعر یادگار دهقان است که هر دو بطبع رسیده

(۲) محیط . شاعر است نوامی فرزند عمان

(۳) نیسان . شاعر است گرانمایه از اهل سامان

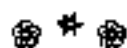
(۴) سامانی . شاعر است با قریحه و طبع نامت میرزا حسین و کدخدای سامان و میزبان ماست

بسر دارد یکی در طهران منشی سردار اسعد ملقب بمعتمد همایونست . دیگری
 نعلیف خان که با کمال محبت از ما پذیرائی میکند دو نفر دیگر آقا هاشم و آقا
 غنی اسم یکی هم فراموش شده .

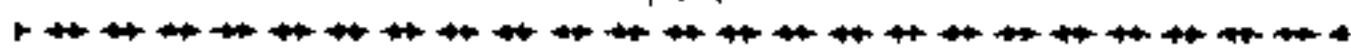
شعرای سامان چند لفظه و قصیده بمناسبت ورود نگارنده ساخته و
 خواندند اکنون يك قسمت فقط از مرحوم نیشان سامانی در دست است و طبع میشود
 بقیه اگر پیدا شد در خانۀ جلد دوم نگاشته میشود این دو چکامه را نیشان بخط خوش
 نوشته و الان موجود است



تهبیتی است که فدائی حزب دموکرات نیشان سامانی هنگام ورود فرازنده
 درفش کاویانی و شاهر بزرگ ایرانی وحید دستگردی بقرهٔ سامان معروض داشته



<p>وی مؤید گشته از تأیید سبعانی وحید در براعت زد قلم بر نطق سبعانی وحید داد معنی داد در ملک سخندان وحید روح بخش آمد بجان و جسم ایرانی وحید وین شرافت جاودانت باد ارزانی وحید خضر ره گشتی بسوی آب حیوانی وحید وارهاندی ملک ایران را زویرانی وحید چون کلیم الله نمود اعجاز شعبانی وحید انگلیس نابکار از جهل و نادانی وحید ویژه شیران حجم از نسل ساسانی وحید ماش تا آگه شوند از راز پنهانی وحید از وجود اندر عدم از فر یزدانی وحید تا بر آید از فلک خورشید نورانی وحید</p>	<p>ای موفق گشته بر تأیید یزدانی وحید جدا کلك گهر سلکت که چون سحر حلال مرحبا بر طبع قرابت که از اعجاز لفظ آفرین بر نطق جان بخش که مانند مسیح همگان را نام کردی زنده نامت زنده باد چون سکندر بود در ظلمات غفلت حس ما تا درفش کاویان از فر حق افراشتی منت ایرد خامه ات بر نامه قرعون روس شست سبیل خامه ات هر نقش کاندرا پرده زد شرزه شیرانرا کجا بیم است از روباه چند شیر اوژن پلتن کند آوران بختیار نیکلا و زرر را از نیم جنبش میبرند زنده باد ایران زمین پاینده این ایل جلیل</p>
---	---



بر درفش کاویان زده تبار از نی
 آیه الکبرای عهد از نور حق یابنده باد
 آنکه باشد چون علی در ملک انسانی و حید
 آنکه امروز است در یاس مسلمانی و حید

گر قوافی باخته نیمان سامانی مرنج

نیست جمع خاضری در این پریشانی و حید



بیاختر چونهان گشت خسرو خاور
 فناد نیر اعظم ز آخت و خیل نجوم
 فراشت بر چه خطمت سهجد کیتی
 من از تصور این غصه واله و مبهوت
 گهی ز غصه ایران جو جغد در ویران
 گهی یسار سلاحین که چونشدند و کجا
 کجاست غیرت و اموس زادگان کبان
 زهن ملک بیانک بند میگوید ؛
 پسر بخواب خوش و بیخبر که مادر او
 کدام ملک شده همچو مات ما ویران
 نشسته اند نه مسجد کعبه کردند
 نشسته اند صبه بند صلیب در محراب
 روان در آتش میسوخت از جزین سودا
 چه گفت ؟ گفت ؛ که ناچند دیده یسان
 غم زده بخور دور شدی آمد بز
 بزاد ساسان بر بس کش و کشور خویش
 خصوص شهر داور نزدیک و حید
 عدوی لشکر روس آفت بر بعضی
 اگر ز خضه جوی آمده بجزر محال

ز طاق نیل پدید آمد انجم و اختر
 مرصه فلک آراستند بس لشکر
 گرفت مشرق و مغرب سیاه زنگ اندر
 من از تفکر این قصه بیخود و مضطر
 گهی ز درد وطن همچو مهره در ششدر
 برفت آنهمه جاه و جلال و هوکت فر
 که مایگان زده در آشیان شامین بر
 که مادر وطن از دست شد کجاست پسر
 اسیر گشته بچنگ دو اجنبی شوهر
 کدام خانه چو این خانه گشت زیر و زبر
 رسد بگوش ز ناقوس نغمه منکر
 نشسته اند که آید کشیش بر منبر
 که قاصد آمد یا مزده روان پرور
 چو ابر نسان دامن و کوه سازد تر
 کندشت بستی و ذات رسد شوکت و فر
 زدند بر جان بدرود و پشت پای پسر
 صفای شهر سفاهان سپهر فضل و هنر
 فدای ظلم نگهبان خیر دشمن شر
 وگر شاد است بر او چیره خصم بد گوهر

رسول نیز بسوی مدینه هجرت کرد
 پس از تهیهٔ جیش مهاجر و انصار
 تو ایوحید مخور غم که عنقریب از جای
 همان رضاخان بالشگری فرود ز حساب (۱)
 تمام ملت ایران ز جای بر خیزند
 نه روس ماند در ملک و نه بریطانی
 زند بدار دو آگفت را باصفاهان
 وحید باز یابد بشهر اصفاهان ❁

ز مکه در پی انصار و جستن یاور
 بنگه آمد و دیدند کافران صکپفر
 بجنبه ایل سلحشور پاک نام آور
 شود چو رستم دستان بپهنه راهسپهر
 گرفته جان بکف دست دروغا یکسر
 نه ظل سلطان ماند نه دودمان قجر
 وطن پرست رضاخان امیر پاک سیر
 بشهر نیسان سازد ز کوهسار مقرر

بدشمنان وطن روز باد چون شب تار

بدوستان وطن مه ز مهر رخشاتر



(۱) مقصود رضاخان جوزدانی است که با مهاجرین و ایرانیان همراه بود و با همه دعوت و وعده و وعیر انگلیسان دست از دشمنی آنان برداشت. نیسان هم ملتی رضاخان بود.

(ماه روزه)

این مسمط در ماه رمضان ۱۳۳۴ هجری قمری بمناسبت اوضاع جنگ عمومی و حالات خصوصی در قریه سامان چار محال بشظم آمد و در دوره سال هشتم مجله ارمنغان بطبع رسیده است

کارت نادانه ز در دوش بتم آمد باز بدست کردارمه لشکر زپی از غمزه و ناز
همه بیست و مین افکن و توریل انداز در ترر برده سبق از فلک شهبده باز

دزد دل رهزن جان آمده در فرم پلیس

چشم قنانش چون پارلمان لندن گشته از کنگره صلح جهان بنیان کن
همچو ایطالی پیمان کسل و عهد شکن خصم پرداز چو سر باز سپاه برلن

دام انداز چو مادام دیار پاریس

زلف کوتاهش بر جان جهان دست دراز یاپ بر دامن گیسوش زده دست ناز
شیخ بر قبله ابروی کجش خوانده نواز لشکر ناز از او یافته سرخط جواز

تا بایطالی دل جمله ور آید ز سویس

لشکر فتنه چوهندبرک از راه تریست (۱) سوی ایطالی دل رانده و ایطالی کبست
همه دریا بر و افلاک نورد و بیست پیش این لشکر جرار کجا بتوان زیست

که بیک جمله ز ورشو گذرد تا تفلیس

زهره شاگرد دبستانش در مجلس بال صف زده کرد رخس غمزه و ناز و خط و خال

(۱) تریست و ترانتین دو شهر است در اروپا و در اوایل جنگ متفقین شهرت میدادند که نقشه هندنبرک این است که از راه این دو شهر ناگهان بسلطنت ایطالی حمله کرده کار او را تمام کند .

بلشویک آسا با مال و دل و دین بجدال تیغ افراشته بر خواجه و ارد و لبرال

رحم بر داشته از مؤبد و شیخ و قسینس

گر کشد رابطه پست ستاره بر خاک کارت بستال شود عکس در نه افلاك
گاز عشقش زده آتش ز سمك تابسماك در جهان كنده زین کاخ عقول و ادراك

تا كسد كنگره عشق عمومی تأسینس

همچو طلوس سراپای خود آرائی و رنگ شوخ و آراسته و شبك و مدو تقزو قشنگ
هسته در راه (دردنوت) دل خلق سرنگ (۱) چون بریطانی سرمایه بحران فرنگ

چون سر ادوارد گری بر سپه فتنه رئیس

کرده خارج ز خط یاطرفی رومانرا سوقی دادم سوی میدان جدل یونانرا
چین و آمریکا و سوید و حبش و افغانرا کر چه در عقل بحال است ولی ایرانرا

عاشق جنگ و جدل کرده چور امین برویس

ویلهم آسا آرایش اشگر داده * گوشمالی بهمه لشکر و کشور داده
جنگجویان جهانرا همه ایفر داده * آتش و آب بهامی و سمندر داده

جنگ گستر چوز حل صلح طلب چون بروجیس

بر زحل بال بر افراشته طیاره او در حضیض اوج ثوات بر سیاره او
برج و باروی فلك كوته خیاره او مهر جوزا شده از ضربت قداره او

مه بدو شیفته چون آهن بر مقتناطیس

حذب مقتناطیس از جاذبه اش در یوزه سخت تر فرقت رویش ز وصال روزه
چشمش الماس و در الماس درون فیروزه عشق را تاج سر و حسن یایش موزه

شاه بیت غزل ناز و صفا را تجذیس

(۱) دردنوت کشتی بزرگ جنگی است و سرنگ بمب دریایی که در راه کشتی میگذارد و کشتی را یکمرتبه درهم می شکند

صاحب دیلم از کالج بزم افروزی	تربیت یافته در مدرسه کین توی
شده استاد کلاس دل و دین اندوزی	جادوی بابل بر سحر و فسون آموزی

کرده در مکتب او جای بروز تدریس

چهره خورشید و دوا بروی کمانکش دوهلال	چون اشعه برش زلف طلائی زده بال
گشته بر سینه خورشید دو چشمش دو مدال	سجده مردم بمنم همچو صمد جل جلال

از غزل کردم تهلیل و ز بوسه تقدیس

بر سر زلف طلائی کله از مشک سیاه	شیر و خورشیدی زرین زده بر پیش کلاه
راست آنگونه که در دامن شب کودک ماه	گر بر این چهره بود بوسه بهر کیش گناه

من یدمبر نشناسم بجهان جز ابلیس

دام دلها شده بر کنج لبی دانه خال	بدر از شرم رخس کاسته مانند هلال
مهر بر جلوه او مشتری و مه دلال	روزه ز او گشته حرام و می گلرنگ حلال

حبذا کیش رسول نو و آئین سلیم

دست داد و بنشست و طلبید از من مل	کله انداخت و بگشود کراوات و فکل
بست سنجاق بولیان ز یقه بر کاکل	تکه رادبوم انداخت و بشکفت چو گل

من شدم بلبل گویا چو گلم گشت جلیس

گفت اگو مطرب و کوتار و چه شد دختر تانک	کو برندی و چه شد شامیه و کو کنیاک
همچو جوگی ز چه خو ساخته تا تریاک	زاهد آسا نکفی سبجه بدستی مسواک

پاره کن در فکن این دام تلیمس

تو طرفدار ز احزاب سیاسی بودی	حلقه در سلسله دیلماسی بودی
عاشق مجلس و قانون اساسی بودی	حامی سلطنت دیموکراسی بودی

در همه حوزه بتدریس سیاسی ادریس

تا چه رود داد که هم مسلک دربار رمی دو سه روگشته و در مسلک خود سربازی
گام در مسجد و که چله نشین بای خمی یا بزانداز مری ایران فوج ششمی (۱)

که بزهاد مطیعی و باخوند انیس

ناصر الملک صفت یار موافق بنفاق براد واردگری بنده بگوزن مشتاق
جنت سارائف و در دشمنی ایران طاق بسته یکباره بر اهل وطن ابواب وفاق

اف بر این مسلک ولعنت یچنان نفس نفیس

گفتم ای ماه جبین ماه صیام است امروز روزه واجب شده و باده حرام است امروز
دوره سلطنت شیخ و امام است امروز شیخ یقوت زده بر خم و جام است امروز

توان رفت مگر راه ریا و تدلیس

ملک ایرانست اینجا نه بر و بوم اروپ نه بود حامی آزادیشان توپ گروپ
اندر این کشور فرمانبر شیخ آمده توپ شده در مسجد و در مدرسه تاسیس کلوب

هر کلویی متشکل ز دواب و ز سنئیس

راستی کشور ایران نه کم از ایطالی است بر زبان و زکشیش است و ز آدم خالیست
همه کس دانی و آخوند معمم عالی است قطر دستار و شکم ریش معنمن والی است

دور تا کی شود از پیکر ملک این سفلیس

شیخ چون روی بمسجد کند از بهر نماز بنده از تحت جنک دایره بر ریش دراز
او بناز شتری پیش و مریدان بنیاز از پیش گشته صف آرا چون نظام سرباز

خفته و خواسته تقلید کنان از لافیس (۲)

نیم شب مقری چون گاو کشد نعره زیر واعظ از بانگ هم آغاز کند صوت حمیر

(۱) فوج ششم زالداز مری در اصفهان قبل از جنک تشکیل شده بود و رئیس سولدی
برخلاف سایر رؤسای مطیع صرفی آخوندهای اصفهان بود

(۲) لافیس شیطانی است که در نماز با مردم سرو کار دارد

قاری از بیخ و بن حلق برآورده نغیر / دیش از چانه بهانه شده شیخ کبیر

چون شپش بسته خلائق را در دام دسیس

ای تو خورشید فلک داد ز ماه روزه / از میان برد مرا روزه در این سی روزه
پای عیش و طربم لنگ شد و بی موزه / پیر میخاه که میداد میم در یوزه

شده از زهد و ریا مملکت و ناپاک و خسیس

داد و فریاد از این مملکت ویرانه / که در آن خانه ظلم است عدالت خانه
برده گوی سبق از خویش در آن بیگانه / راهزن رامبر و دزد خدای خانه

دیو آصف شده افسوس ز تخت بلقیس

زین غم و رنج من از خانه فراری شده ام / شهر بنهادم بهامون متواری شده ام
بر سر بزم غم نمود قاری شده ام / بسته در سلسله ذلت و خواری شده ام

مملکت بوته و من همچو زر اندر تکلیس

کهر با رنگ ز جور فلک فیروزه / هستیم خصم ربوده ز کله تا موزه
مانده محصور میان سه در یوزه / نالم از خصم وطن یا ز جفای روزه

گوی شرح ستم خامه آزاد نویس

گفت خوش بس این رنج نمی آید دیر / زود باشد که باماج امید آید تیر ●
هم تزار افتد از اورنگ ستم زود بزم / هم شود زرز بسر ینجه تقدیر اسیر

هم در روز و هم طی شود این مکر و دسیس

عید بز آید و از لود شد تیر هلال / همه آفاق بشمشیر بگیرد شوال ●
رمضان گردد چون زاهد و واعظ هلال / ساغر از باد گذر نک شود مالا مال

خفقان گیرد مفری چو بتله بوقیس (۱)

هم ز نو آباد این کشور ویران گردد هم ز بن ویران کاخ غم و حرمان گردد
 هم (وحید) از سرنو با سرو سامان گردد چون صفا همدم و اباز صفا همان گردد

با سخن یار چو با فلسفه ذیمقراطیس



☆ (خلیفه یزیدینک) ☆

خلیفه یزیدینک ساکن کلیسای بزرگ در جنگای اصفهان همدست بریطانی
 و جاسوس روس و دشمن ناموس مملکت از ایرانی و ارمنی بود و بهمین سبب این
 مسقط در ذم او ساخته شد تریخ ساختن مسقط اینک مجهولست نبدانم در اصفهان
 ساختم یا در چهار محال بختیاری و چون ظن نوی آنست که در موقع اقامت سامان بنظم
 آمده باشد در این مقام نگاشته میتود

☆ (مسقط) ☆

چندای خلیفه یزیدینک دشمن بدین عیسی تا کی در آتش تو سوزان گروه ترسا
 وز ظلم تو بفریاد ناقوس وش کلیسا هم خصم با محمد هم کینه ور بیوسی

« هر لحظه همچو طاوس آراسته بصد رنگی »

ای در شکم پرستی برده سبق ز جاموس ای سوده از نوعی برهم در کف افسوس
 ای دشمن کلیسا خصم صلب و ناقوس ای داده زار منسان بر باد دین و ناموس

« ای پرز جهل و شهوت خالی ز زهد و فرهنگی »

ای فتنه های جلغفا از مصدر تو مشتق
اندر زمین غیرا این آسمان ازرق
بیرایه بسته بریاب ز انجیل برده رونق
مانند تو خلیفه نادیده یست و احق

« از چشم معرفت کور وز پای معدلت لنگ »

رسم تو ظلم کیشی کار تورشوه خواری
بس کن فروش جنت ای دوزخی ناری
شغلات گناه بخشی اندر گناهکاری
بهراس از اینک روزی یاد آر از آنکه باری

« ناگاه باز ککیر باز آردت فرا چنگ »

در خطه فریدن ماندی چهارده سال
گشت ارمنی و مسلم از جور تو بد آمال
کردی حقوق مردم با دست ظلم پامال
آن يك ز مویه چون نوی این يك زناله چون نال

« یاد در خلاب از آن خر بشکسته دست ازین خننگ »

بیش از هزار لیره خرج صلیب کردی
با تارکان دنیا کاری عجیب کردی
از مال وقف سرشار انبان و جیب کردی
هر جازن نجیبی است نو نا نجیب کردی

« نفرین بتو ستم کیش لعنت بتو دژ آهننگ »

بر چهر ماهروزان داغ کلف نهادی
هر ماهوش که دیدی با مکر و حیه گادی
ناموس ملك ارمن از بن بیاد دادی
ابلیس را بتدلیس الحق تو اوستادی

« شیطان تراست شاگرد در کید و مکرو نیرنگ »

خفاش کوری اما همخواب آفتابی
شب تابروز سرمست از نشاء شرابی
با ماه در سوالی با مهر در جوابی
در شط باده کشتی افکنده چون جبابی

« مستی ز چرس و کنیاك دنگی ز باده و بنگ »

خود را مصیع تبیسی میخوانی و دروغ است
رهبان دین ترسا میدانمی و دروغ است

خدا مگر کلیسا میرانی و دروغ است گویند اهل جلفا شیطانی و دروغ است

« شیطان تو است شاگرد با تو کجاست همسنگ »

تو بد تراز سرخر جلفاست به زبستان حی گلستان زهت تو آفت زمستان
ای بای و سر سرشته از کبد و جور و دستان ای قارت کلیسا وی دشمن دبستان

« گرگی بکسوت میش زاغی بشکل تورنگ »

جا بیج و هفت دنده روئین تن و دوروئی خرس شکم پرستی کرک درنده خوئی
بر شیشه خرد سنگ بر خم می سبویی ننگ جبار و شرمی لکه بر آبروئی

« تا آدمیت از تست بیش از هزار فرسنگ »

کرک درنده لنگ پنهان بجلد میشی باطن دراز گوشی ظاهر دراز ریشی
هم زاهدی و هم شیخ نی نی زهر دویشی از دیزه خرد و میدان در نیم قوشه پیشی

« با آنکه در ره راست دستت کجست و پالنگ »

جاسوس انگلیسی فرمانگذار روسی در بام فتنه بوقی بر جیش فسق کوسی
بتدی به نیم دینار انگل بیک فلوسی برخوان خصم ایران چون گریه چایلوسی

« و اندر طریقت راست کجرو تری زخر چنگ »

دریای دوست خاری بر دشمنان هصائی با یار خوش ماری با مار ازدهائی
بر جان ملک و ملت طاعونی و وبائی گمراه کننده خلق در جلد رهنمائی

« در فطرتی بداندیش وز نام مظهر ننگ »

ایجان اهل جلفا از نیش محنت ریش بیگانه از نکوئی باز شقی و بدی خویش
تا چند ز آتش نو سوزان غمی و درویش ای خجالت کلیسا وی ننگ منهب و کیش

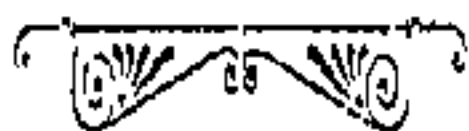
« برجیش دزد سردار در خیل فتنه سرهنگ »

پاینده دستبازی ، اخصم ملک جم چند تازی صفت بداندیش با دونه عجم چند
خون ریختن ز عیسی اندر ره درم چند خیمم وحید تا کی بر اصفهان درم چند

« میدان له سرخ رنگیست آخسر سزای نیرنگی »

فرداست کاهن جنفا سازند سنگسارت . گردد صیاه بخت باشد نباه کارت
ینی سزای کردار بنهاده در کنارت بالای دار گیرد پگباره اوج کارت

« چون شمع گردی از دار رشته بگردن آونگ »



میدهد. این ده مال رحمت بوده بیست سال قبل که خوانین شروع بتصرف املاک چار محال کردند، اند اهالی این ده پایداری کرده و زیر بار نرفته‌اند امیر مجاهد و سردار اشجع با پنج شش هزار سوار بختیاری و ترك يكماه ده را محاصره کرده و (عوض) ناهمی قصاب از اهل ده برج و باروی ده را گرفته شجاعت‌ها بخرج داده عاقبت پس از تمام شدن سرب و باروت در يك برج خود و زن و دختر و دامادش کشته میشوند امیر مجاهد با قشون فاتح ده را غارت کرده بی ناموسی‌ها میکنند کیسوی زنهای کشته را بدم اسب بسته در دهات چار محال نمایش میدهند !!

این وقایع در زمان صدر اعظم امین السلطان و اوایل مظفر الدین شاه یا اواخر ناصرالدین شاه اتفاق افتاده تا چه روز دست انتقام از آستین بیرون آید ؟ اشعاری که در شجاعت عوض و کشته شدن او ساخته‌اند هنوز زنهای هوشگان و اطفال میخواهند و در حقیقت سرود ملی آنها است .

فردا بشهرک مراجعت کردیم . مکتوبی از امین‌التجار رسید که قشون عثمانی و مجاهدین بکنگاور رسیده پسران امیر مظفر با دکتر یوژن آلمانی و عده سوار بطرف کنگاور از کمره حرکت کرده اند . سفیر روس و انگلیس مستعد شده اند که از طهران فرار کنند يك کلنل انگلیسی هم با مقدار زیادی لیره در لنجان محصور سواران رضا خان شده است . دیگر اتفاقی در ظرف این چند روز رخ نداد .

شنبه ۲۱

از شهرک بقهفرخ آمده در منزل میرزا آصف شاعر که بید مرد زنده‌دل با ذوقی است و مشغول بقالی است فرود آمدیم کربلائی حسین ملک هم از برادرنه آمد و با مکاتیب چند بطرف قشون عثمانی پیاده حرکت کرد میرزا محمد را هم با مکاتیب خود بطرف دستگرد حرکت دادم و چند روز مشغول گردش بودم در قریه سر تشنیز و بلوک میزدج يك روز هم در ده چشمه در چشمه (پیرغار) میهمان سردار ظفر شدم که آن اوقات طرفدار ملت بود این چشمه بسیار عظیم است و قریب صد سنک آب از آن خارج میشود سردار اسعد بر یکبارچه سنک شرح

حال خود را تقر کرده سردار ظفر هم در طرف دیگر الان مشغول همین کار است که یادگارهای گرانبهای تاریخی خود را ثبت کند ۱۱

۳ شنبه غره شوال

صبح بقره (فارسون) که در تصرف فرزندان سردار ظفر است آمده بازار مفصل قریه را تماشا کردیم فارسون مرکز بلوک میزدج و بزرگترین قراه آنحدود است خبر آمد که نشون عثمانی نزدیک همدان رسیده‌اند جعفرزاده واکبر خان نامی هم در آنجا مهمان سالار مسعود بودند هرچند با اخلاق سالار آشنائی امکان نداشت ولی چند روز اجبار آنجا ماندیم. خبر رسید که کاپیتان نول انگلیسی از اصفهان به (چقاخور) آمده و تمام خوانین را خواسته است که در باب دستگیر کردن شارژدافر در پرادنبه باو کمک کنند توب و اسلحه هم همراه دارد خبر دیگر رسید که ظل سلطان باصفهان آمده و قوای روس هم زیاد شده است

۱۱ جمعه

بزم شلمزار حرکت کرده یکشب در چلیچه و فردا از کرده چلیچه (که پنج‌شش سال قبل در اولین مسافرت چارمجال شبانه از همین کرده در میان برف و خطر عبور کرده بودم) در گذشته بهوشگان آمده پس فردا بشلمزار رسیده و دیگر روز بدزک آمدیم سالار مسعود و بهادر هم بدزک آمدند و از آمدن نول و وعد و وعید انگلیس حال آنها دیگرگون بود. سید علی و ملابقر اخوی هم از دستگرد رسیدند شب علی دستگردی که چندی نوکر من بود لباس هایم را برداشته فرار کرد از دنبالش فرستاده ولی باو نرسیدند.

۱۹ شنبه

از راه بروجن به پرادنبه آمده. خبر توقیف حاجی آقا جمال و کلباسی و دولت آبادی در قونسولخانه روس رسید و سید علی و ملابقر را از پرادنبه پس از دو ساعت حرکت داده و خود بسفیددشت رفتیم

۴ شنبه ۴۳

از سفید دشت بزم چرمین و دیدن جعفرقلی و رضاخان حرکت کردم و مقصود این بود که آنها را با شارژدافر و بعضی خوانین بختیاری همراه ساخته برای تسخیر اصفهان حرکت بدهم. از تنك (انجیره) گذشته وارد چرمین شدم شب را منزل جعفرقلی ماندم باو مذاکره کردم و مساعد بود فردا حرکت کرده بقلعه (لای پید) منزل رضاخان وارد شدم شب با رضاخان مذاکرات زیاد بعمل آمد عقیده رضاخان این بود که ناین ترتیب نمیشود اصفهانرا گرفت چون خانزادگان بختیاری مطیع یکنفر نیستند و باقشون نظامی هم بطریق حله نمیتوان جنگ کرد اگرهم حاضر شوند که اطاعت از رضاخان کنند نقشه حمله شهر را از چند طرف کشیده و دوس هارا خارج سازند. ولی این مسئله ممکن نیست رضاخان قول شرکت نداد و مکتوبی هم بحاجی آقا نورالله نوشت که صلاح نیست آقا با سیاه بختیاری حرکت کند و باید صبر کند تا کار تمام شود بمن هم سفارش کرد تا درچارحال بمانم تا تکلیف معین شود. این تفزل در منزل رضاخان ساخته و خوانده شد.



نژاد ياك وطن دوهمان ايرانند	کسان که از سر و جان بروطن نگهبانند
بلای ملك کبان خصم نسل ساسانند	جاعتی که باغيار دستيار شدند ☉
که بنده زر و سيمند اگر مسلمانند	بهر شريعت و هر کيش کافرتند آتوم
ر بوده خاتم و بر مسند سليمانند	کجاست آصف ايران زمين که امرمان
که حامی وطن خویش از سر و جانند	هزار جان بفدای مجاهدین غيور
که همچو مجنون آواره در يامانند	غلام همت عشاق لیلی وطنم ☉
ز آب و آتش از آنروی سر نه بينچانند	سمندرنند در آتش نهنگ در دریا
اگر چو يوسف مصری شیبی بزندانند	بصبحگاه سعادت عزيز مصر شوند

چو ابر فتنه ز آفاق دور گشت وحید

بین بچرخ شرف آفتاب تابانند

منکوقاآن، مدیر روزنامه تازیانه غیرت از اصفهان با لباس مبدل فراری شده بمنزل رضا خان رسیده بود و آنجا بعضی از اطرافیان رضا خان او را متهم بجاسوسی کرده و شیشه دوائی که شب بر سر سفره در دست داشته و نمود کرده بودند که سم است و برای مسموم ساختن خان آورده بدین سبب گرفتار شده بود و او را چوب زیاد زده و حبس کرده بودند. رضا خان بمن گفت برو بین این شخص را میشناسی در محبس او را دیده و متالم شدم و عذاب و سختی او را تخفیف دادم و قول دادم بر رضا خان که این شخص جاسوس نیست و یکی از وطن پرستانست ولی چون ذهن رضایان مشوب بود بنا شد بنویسند باصفهان و از آقای حاجی شیخ محمد باقر تصدیق بخواهند که در اصفهان چه میکرده و اگر جواب مساعد آمد او را آزاد کنند و پس از دو سه روز آزاد کردند سه چهار روز مانده و از آنجا حرکت کرده برای سفیددشت مرشد (صوالت) دستگاری که قرابتی بامن دارد نیز برای آنکه کاغذها را از حاج شیخ نورالله و دیگران گرفته برضا خان برساند همراه من حرکت کرد. شب وارد تنک انجیره شدیم معروف بود که چهار صد دزد قشقاتی در تنک هستند با ترس و بیم میان قافله حرکت کردیم وسط تنک چند شبک تفنگ شنبه شد ولی معلوم نشد از کجاست. کرده را طو، زده اول افتاب سفیددشت رسیدیم حاج شیخ نورالله هم امروز بسفیددشت آمد بهاء الواعظین هم همراه بود خبر رسید که سردار صوالت از راه (گر) باصفهان حمله کرده و از روسها شکست خورده است.

خلاصه وقایع سورشکان

در این اوقات بعضیاتی چند شازردافر از برادریه بر حسب خواهش خودش و دعوت بری مریم سورشکان آمد همراهان وی قریب صد و پنجاه نفر بودند سردار محاشه ایغانی و امیر مجاهد ایل بیگی و امیر جنک و سردار ظفر حکم کابیتان نون انگلیسی مسموم شدند که سورشکان را احاطه کرده مهاجرین خارجی و داخلی را اسیر و تسلیم کابیتان کرده شش هزار لیره انگلیسی پاداش بستند. بی بی مریم هم سوار و قریب پانصد نفر تفنگچی جمع کرده و تمام راهها

و گردنه ها را بست .

آقای علی مردان خان ایل بیگی کنونی ایل چارانک که من بعد شرح حال او نگاشته میشود و جوانیست بلند همت و شجاع و بزرگ منش در این مقام از هر جهت داد مردانگی داد

امیر مجاهد کتبا تقاضا کرد که با پنج شش سوار بسورشگان بیاید و در این باب مذاکره کنند بی بی مریم قبول کرد . ناگهان اول شب یا ششصد سوار و سردار فاتح وارد سورشگان گردید . بی بی مریم تدبیری اندیشیده برجهای قلعه را تفنگچی و مجاهد مستحکم کرده سوارها را در خانه رحیت جا داده و يك يك همه را خلع سلاح کرده و مجدد تمام گردنه ها را تفنگچی گذاشت شارژدافر اطمینان حاصل کرد و امیر مجاهد فهمید که تدبیرش و از گون شده با التماس يك يك سوارانش را از سورشگان بیرون برد و در آنجا اسلحه آنها را داده بی کار خود رفتند . کدخدایان بختیاری هم شورش کرده این حرکات ابلخانی و ایل بیگی را تقیح کردند و نزدیک بود جنگ داخلی در بختیاری پیدا شود ناچار موقتاً از حله بسورشگان صرف نظر کردند . بنسبت نزدیک شدن قوای آلمانی و عثمانی بی بی مریم و شارژدافر با گروهی از خانزادگان و قریب هزار سوار از سورشگان بهزم تسخیر اصفهان حرکت کرده در (مزیز آباد کرون) با سپاه روسی مصادف پس از جنگ سخت و تلفات بسیار پر روسها عاقبت بختیارها عقب نشینی کرده و هر خانزاده در محلی مشغول غارت اهالی گردید شارژدافر با قوای شخصی خود و پنجاه نفر سوار بختیاری بسرکردگی مصطفی قلیخان پسر بی بی مریم از راه عراق هازم همدان و کرمانشاه شد و بی بی مریم بسورشگان مراجعت کرد .

بحکم نول چون سورشگان را از سوار و اسلحه خالی دیدند سردار محشم و سردار ظفر و امیر جنگ با یانصد سوار نیمه شب بسورشگان ریخته قلعه را تصرف و بی بی مریم را تمید و بیش از ده بیست هزار تومان اموال او را غارت کردند .

سردار محشم وقتی باکایتان نول وارد قلعه شد خود را فاتح سورشگان

دانسته ره بکاپیتان نول کرد و این شعر فردوسی را خواند و کاپیتان یادداشت کرد
 نمی آب خوردن یس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال
 در همین اوقات پمین السلطنه بدست سپاهیان روس وقوسولگری انگلیس خانه
 بی بی مریم را در اصفهان غارت کرده و تمام اسباب او را بردند.
 بیش از صد هزار تومان اسباب و اثاث الیت بی بی مریم در شهر اصفهان
 بدست روسها و قریب ده بیست هزار تومان درسورشگان بدست سردار محتشم و
 و سردار ظفر و امیر جنک بقارت رفت.

از پمین السلطنه و سپاه روس انتظار همین بود اما از سرداران با ناموس!
 و غیرت! بختیاری هیچکس این حرکت را باور نمی کرد و این لکه ننگ بدامان
 این بدنامان تا قیامت باقی ماند این تزل در همان موقع ساخته شد



بسیه مرغ دل دوستان فروش گرفت	که دشمن از دو طرف مرزدار پوش گرفت
هزار نیش رسد هر نفس زنده دلان	ببرد آنکه ره بزم و عیش و نوش گرفت
کجاست کاوه چه شد گاوسر که بار دگر	سرای چم را ضحاک مار دوش گرفت
بسوی مرگت رود این امیر دبا پوش	خوش آنکه راه فقیران زنده پوش گرفت
همیشه باد سردار جای این سردار	که حرص و آرزو چشم بست و گوش گرفت
فروخت یوسف ایرانزمین بدرمه بخش	بین چه داد و چها این وطن فروش گرفت

وحید دیدی سردار شیر اوژن را

چگونه گریه شاد و راه و رسم موش گرفت

وقایع سورشگان در اواسط ماه شوال جاری شروع شد و تقریباً بعد از
 بیست روز بنحوی که اجمالاً ذکر شده خانه یافت و تفصیل این وقایع با اسناد
 سیاسی مهم در جلد دوم نگاشته خواهد شد

خلاصه وقایع تا ده روز

مهاجرین به حرکت افتاده و خوانین بختیاری و رضا خان و جعفر قلی را
 تحریث مکررند برای جنگ با سپاه روس و تصرف اصفهان حاج شیخ نورالله

هم در سفید دشت کمک میکرد ولی خوانین منتظر پیش آمد بودند که به پیشند فتح با کدام طرف و ایره از کجا بیشتر میرسد. شازد دافر و بی بی مریم حرکت کرده اند ولی خوانین امروز و فردا میکنند کاغذی از سردار معظم رسید که در عزیز آباد با پیش قراول روسها جنگ کرده و آنها را شکست داده اند و تاکید کرده بود که زود ابوالقاسم خان و ضرغام السلطنه و دیگران با استعداد بآنها ملحق شوند ۳ شبه پنجم از ابوالقاسم خان که در نیمه راه بود خبر رسید که مجاهدین از عزیز آباد عقب نشینی کرده اند

در این چند روزه اخبارات مختلف از فتوحات مجاهدین بسیار رسید

شنبه دهم

از سفید دشت پیرادینه و از آنجا بیروجن و از آنجا بکندهمان رفته پس از پنج روز شلمزار رسیدم در شلمزار خیر رسید که شاعر وطن پرست فرخی یزدی که گراور ایشان در ذیل مشاهده میشود



از طهران آمده و مکتوبی از طرف خوانین مرکز خطاب به خوانین چارمحال همراه دارد بدین مضمون که خوانین سپاه کشیده اصفهانرا تصرف کنند و پادشاه این خدمت اموال و املاک ظل سلطان بالتعمام بین خوانین تقسیم گردد. سردار ظفر برای خوش آمد کاپیتان نول انگلیسی مأمور فرستاد که فرسخی را دستگیر کنند ولی موفق نشدند یا نکردند زیرا احساسات افراد ایل نسبتی بسردار ظفر نداشت. فرسخی فرار کرده دو شب در منزل بی‌بی سریم مانده و باز بطهران مراجعت کرد

چند روز در شلمزار ماندم اخبار مختلف از فتوحات مجاهدین می‌دری می‌رسید سه شنبه ۲۷ حرکت کردم برای (قلعه تک) که میرزا علی‌اکبر خان دهخدا و خانواده‌اش در آنجا منزل دارند (قلعه تک) جلگه‌ایست بالای کوه جهان بین تقریباً یکفرسنگ باید در کوه بالا رفت تا بآن جلگه رسید و ملک مرتضی قلیخانست و بسیار خوش منظر و با صفاست چهل پنجاه خانوار رعیت دارد یکشب آنجا در منزل دهخدا ماندم بمناسبت فتوحات مجاهدین از اطراف خوانین بختیاری مخصوصاً امیر جنک که دشمن دوست و دوست دشمن بود ما را دعوت میکردند

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

از جوتقان بشلمزار آمدم خبرهای متواتر از حرکت مجاهدین باشارژدانر بعزم اصفهان می‌رسید چند شماره روزنامه رعد هم آنجا بود و بمناسبت اینکه در ضمن اخبارات تقویت از سپاه تزاری روس صادره بود این تغزل یا قطعه منظوم گردید

تغزل وطنی

چرا دشمن ناموس ملک جاسوسند	چاعتی که نگهبان ملک و ناموسند
چاعتی که برای ککبسه ناقوسند	نموده‌اند که هستند مؤذن اسلام
نگاهبان دشمن دستیار سالوسند	کلامی فکل آویز و شیخ دستازی
که اینگروه بتر زانگلیس و ازروسند	وطن چگونه شود زانگلیس و روس آزاد
که دشمنان وطن را بجز پابوسند	زدوست دست نگیرند آن چاعت دون

تهی مبانه گروهی چو رعد در قریاد
 ز بانگ خویش رسد تا دریند چون کوسند
 سخن ز خون سیاوش از چه میرانند
 کجاست برق غضب تاب سوزد این اوراق
 که بر لغات بد اندیش ملک قاموسند
 هراست وطن اینگونه کرده اند آری
 که سر زجم بعد داده خویش محروسند

از این جریده نگاران نگاهبانی علم
 معجو وحید که بر علم و فضل کابوسند

۴ شنبه ۴

از شلمزار آمدم به (تشیگان) قریه منصوبه سردار اشجع خیر آمد که
 یک صاحب منصب انگلیسی با چند نفر سوار هندی بقهفرخ وارد شده اند بعض
 شنیدن این خبر سردار اشجع بحکم شجاعت فطری از تشیگان بعجله فرار کرد
 بطرف قریه (اردل) که در پشت کوه واقع است. چند روز خبر مهمی در کار
 نبود من هر روز در دهی و هر شب در مکانی بسر برده و در راه و خانه سواره
 و پیاده مشغول ساختن کتاب سرگذشت اردشیر بودم
 دو سه روز هم سخت مریض شده ناچار بشلمزار رفته و بمعالجه دکتر
 نعمت الله خان نجف آبادی که جوانی است با حسن خلق و مهربانی شقایق و انگاه از راه
 گنبدمان بروجن و از بروجن به یرادنبه آمدم.

۴ شنبه ۲۵

امروز در یرادنبه خیر آمد که ظل سلطان باصفهان وارد شده است .
 این قضیه باعث نگرانی شد که با وجود فتوحات مجاهدین و خبر فتح قزوین
 چگونه ظل سلطان باصفهان آمده مرتضی قلیخان هم یرادنبه آمد و باضرفام السلطنه
 ملاقات و مشورت کرد.

از مهاجرین در قلعه یرادنبه کسی جز سید علی آغا ناشی نمانده بود . شب
 جمعه ۲۸ باضرفام السلطنه در خانقاه سر بردیم باآدای تمام مراسم درویشی. سردار
 محترم و امیر مجاهد و سردار ظفر و امیر چنگ بحکم کاپیتان نول انگلیسی معصم شده بودند

که پرادنیه را محاصره و قارت و ضرغام را اسیر یا تبعید کنند ولی از خبر
بیش رفت مجاهدین بطرفه میگذرانیدند بعلاوه از مرتضی قلیخان هم که سخت مانع
بود ترس داشتند.

ضرغام السلطنه کفنی بسبک درویشی دوخته و زیر لباسها پوشیده بود
و با عده معدود خود مهاباد هرگونه پیش آمد و جنگ بود و ابدا اعتنائی بخوانین لیره
پرست فوق و کاپیتان نول نمیکرد مساه او در ایستادگی قارت بود از صد نفر
تفنگچی از اهل پرادنیه و پسرانش.

گرچه آخر الامر علیرضاخان پسرش که از همه پسران پیش او محبوب تر بود بدترین
خیانت را در حق پدر روا داشت چنانچه در محل خود پیاید
یاری ضرغام السلطنه بحکم تاریخ یکی از ارکان مشروطیت ایران و مردی بزرگ و نیکنامست



مرحوم ضرغام السلطنه بخدیاری
یا فرزند ارشدش ابوالقاسم خان

(تذکار) *

میخواهیم جلد اول ره آورد را در شش گفتار از ده گفتار ختم کنیم ولی نبودن وسائل و اسباب باعث گردید که در چهار گفتار خاتمه یافت و جلد دوم که ضمیمه سال دهم است مشتمل بر شش گفتار و یک خاتمه مقبل خواهد بود .

در حقیقت جلد اول یک ثلث از کتاب ره آورد بیش نیست و دو ثلث دیگر راجع میشود بجلد دوم که مشتمل بر شش هزار بیت شعر مهم اجنبی و وطنی و شرح حال مهاجرین و وقایع ایرانست

چاپ جلد اول در تیر ماه ۱۳۰۸ شمسی مطابق با ماه صفر از سال ۱۳۴۸ قمری

در چاپخانه فردوسی طهران انجام یافت

بدون اجازه مؤلف کسی حق طبع ندارد (وحید)

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۸	سرجان	سروجان
۱۰	۲	شاه	شاه
۱۴	۵	لبز	لبز
۱۴	۷	کلبسیا	کلبسیا
۱۷	۲	اصغائی	اصغائی
۲۱	۱۲	مانع هابق	مانع و هابق
۲۱	۱۸	برش تیر	برش تیر
۲۳	۸	جون نود هلال	تیغ تیز هلال
۲۴	۹	وازان اسب	ازان شده است

غزلنامه

صفحه	سطر	غلسط	صحیح
۲۴	۱۲	یارد	یارد
۲۷	۱۲	وزیر ما	وکیل ما
۲۸	۴	آگت ما	آگت ما
۳۱	۶	شقاوت	شقاوت
۳۱	۹	اماده	اماد
۳۹	۱۳	رس	رثن
۵۱	۴	اندر در خورد	اندر خورد
۵۶	۷	رشته	رسه
۵۸	۱۲	شده	شد
۶۰	۱۰۲	۱۳۳۶	۱۳۲۶
۶۲	۸	شورای ما	شورای ملک
۶۵	۴	با یک	با یک
۶۵	۸	شد ارارش	گفت ارارش
۶۷	۷	رحا	رحا
۷۱	۹	دارالعم	دارالعمیم
۸	۸	دانه	داد
۲۳	۲۳	محلہ وی	محلہ وی را
۲۴	۲۴	لق داد	لق داد
۸	۸	موسر	موسر و
۱۱	۱۱	قص	قص
۱۰	۱۰	بہ	بہ
۴	۴	راعولی	راعولی
۱۱۲	۳	وحشت ناک	وحشت ناک و دم
۱۳۳	۶	رکشتم	رکشتم
۱۵۲	۱۰	زید سبحانی	وہیق سبحانی
۱۵۲	۱۲	قرایت	عرایت
۱۵۶	۱۶	کوہ	کوہ
۱۶۶	۵	ہو	ما او
۱۶۷	۲۵	سوار	سوار مسار



کتاب ذیل

فقط در اداره ارمنان بفروش میرسد

(۱)

دوره نه ساله مجله ارمنان با جلد مرغوب. دارنده دوره نه ساله ارمنان
دارای يك کتابخانه ادبی خواهد بود

(۲)

دیوان کامل استاد ابوالفرج رونی که حکیم انوری از پیروان اوست
مصحح بنده صبح پروفیسور چابکین مستشرق روسی و محقق بحواشی
ادیب اریب میرزا محمد علی خان ناصح ضمیمه سال ششم ارمنان

دیوان تمامه درضاهر دارای هزار بیت شعر و کلمات قصار عربی باباطاهر
ضمیمه سال هفتم

دیوان جده حاکم اوجدی مرآت اصفهانی

ضمیمه سال هشتم

آدرس: طهران - مجله ارمنان - نمره تلفون ۱۳۱۳